

تبیین جهان

(قواعد و مفهوم تکامل)

(۶)

آموزش‌های ایدئولوژیک
سازمان مجاهدین خلق ایران

سخنرانی برادر مجاهد مسعود رجوی

دانشگاه صنعتی شریف - زمستان ۱۳۵۸



- تبیین جهان (۶)
- انتشارات سازمان مجاهدین خلق ایران
- حق طبع محفوظ

فهرست

سخنرانی ششم

۵

فصل سوم: «جهت‌داری» یا «برگشت‌ناپذیری» جریان تکامل

(سومین قاعده تکامل)

۱. تعریف و بررسی «جهت‌داری» در مراحل مختلف تکامل..... ۹
 - تعریف و تشریح ۹
 - جهت‌داری در قلمرو دنیای معدنی و عناصر ۱۳
 - جهت‌داری در قلمرو دنیای آلی ۱۴
 - جهت‌داری در قلمرو حیات ۱۹
 - جهت‌داری در قلمرو اجتماعی ۲۲
 - به‌لحاظ جغرافیایی ۲۳
 - به‌لحاظ قومی و ملی ۲۴
 - به‌لحاظ اقتصادی ۲۶
 - به‌لحاظ فکری و فرهنگی ۲۷
۲. نظری به قرآن، سیر و جهت‌گیری همه اشیا به جانب خدا ۳۲
۳. تفاوت مهم میان جهت‌داری مطلق قرآنی و جهت‌داری مقطعی دانشمندان ماتریالیست ۳۷
۴. برخی از نتایج جهت‌داری ۴۲
 - جهت‌داری به مفهوم بن‌بست‌شکنی ۴۲

- نوید پیروزی ۴۵
- عمل صالح، کار اصلی ۴۸
- مفهوم عینی شرک و توحید ۴۹
- گناه یعنی چه؟ ۴۹
- مفهوم وجودشناسانه ارتجاع، چپ و راست
- (بطلان وسط‌گرایی مکانیکی) ۵۳
- ۵. سؤال ۵۵

سخنرانی ششم

بسم الله الرحمن الرحيم

پس از سلام به همه خواهران و برادران، جلسه ششم بحث «وجود» را آغاز می‌کنیم. جلسه گذشته را با آخرین قسمت فصل اول بحثمان که ناتمام مانده بود، شروع کردیم. یعنی بررسی ساده‌سازیها و شبیه‌سازیها و مجموعه تفکرات ساده‌اندیشانه، در رابطه با نادیده‌گرفتن پیچیدگی و بغرنجی پدیده‌ها، در قلمرو انسان‌شناسی و مسائل ایدئولوژیک. در این قسمت گفتیم این نوع تفکرات ساده‌اندیشانه در مورد انسان، در واقع نادیده‌گرفتن پیچیدگی و بغرنجی ویژگیهای انسان است که نتیجه آن، افتادن به دامن نوعی جبرگرایی و تسری‌دادن علیت مکانیکی، به کردارهای انسانی می‌باشد. به این معنی که رابطه علت و معلولی حاکم بر پدیده‌های فیزیکی را، عیناً به رفتار انسان یا پدیده‌های دیگر تعمیم بدهیم.

سپس این نوع ساده‌سازی را در زمینه مسائل ایدئولوژیک مورد بررسی قرار داده و گفتیم که ارائه یک تبیین رئالیک یا واقع‌گرایانه، بدون فهم درجه

پیچیدگی و بغرنجی اشیا، امکان ندارد و با مثالها و نمونه‌های مختلفی این موضوع را تشریح کردیم. برای نمونه، تعمیم قواعد و داده‌های اقتصادی را، براساس مذهب و به‌ویژه مذاهب توحیدی، بررسی کردیم. هم‌چنین در مورد منشأ و سرچشمه این نوع ساده‌سازیها گفتیم که این امر ناشی از نادیده‌گرفتن درجات پیچیدگی پدیده‌ها می‌باشد. به‌دنبال همین قسمت از بحث، یکسری نتیجه‌گیری کردیم. مثلاً این نتیجه بدون شناخت حد و مرز پدیده‌ها، بدون شناخت محدوده‌ها، هیچ تلقی درست و جامعی از هیچ‌کس، هیچ چیز و هیچ قانونمندی امکان ندارد. این موضوع را روشن کردیم که مشخص کردن حد و مرز اشیا حتی اشخاص و قانونمندیهای آنها، نه‌تنها از ارزش آنها کم نمی‌کند، بلکه اهمیت و قدر واقعی آنها را آشکار می‌کند و با توجه به این نتیجه، نمونه‌هایی نیز ذکر شد. از جمله در مورد اینشتین یا پلانک گفتیم که چگونه وقتی از قلمرو حدود خودشان خارج می‌شوند، به انحراف کشیده می‌شوند. هم‌چنین در مورد مسأله صلاحیت و حدود صلاحیتها، گفتیم که توجه به مسأله صلاحیت در هر کار و به‌ویژه در زمینه کار ایدئولوژیک، مسائل سیاسی و اجتماعی و در تشکیلات انقلابی، امری است ضروری و با ذکر نمونه‌هایی از سازمان خودمان بیشتر این مسأله را تشریح کردیم.

قلمرو یا حدود علم و لزوم اعتراف صادقانه و انقلابی به جهل و نادانی خودمان در قبال پدیده‌های بغرنج‌تر و پیچیده‌تر، نتایج دیگری بود که از این بحث گرفتیم. در ادامه این فصل به نکته دیگری نیز اشاره داشتیم و آن عبارت بود از افزایش کیفیت، نسبت به کمیت. به زبان دیگر گفتیم جریان تکامل، هرچه پیچیده‌تر شده و ارتقای بیشتری پیدا کند، در مقابلش کاهش کمیت مشاهده خواهد شد و بالاخره این قسمت از فصل یا قانون اول را با این سؤال اساسی به پایان رساندیم که نهایت این پیچیدگیهای روزافزون چیست؟ و کجا است؟

بعد از اتمام فصل اول، وارد فصل دوم یا «شتاب» شدیم. ابتدا به تعریف و بررسی شتاب در مراحل مختلف تکاملی پرداخته و گفتیم هرچه زمان پیش می‌رود،

تکامل سریعتر می‌شود و تغییرات سریعتر انجام می‌گیرد. با بررسی تغییرات در مراحل مختلف تکامل، دیدیم که چگونه تغییرات در حیطه جامعه سریعتر می‌شود، طوری که هنوز یک تحول انجام نشده، تحول بعدی متولد می‌شود، و تفسیر این مسأله را نیز در قرآن با بررسی مسأله «تسبیح» مورد بحث قرار دادیم.

درواقع دیدیم که این سنت آفرینش و قانون خدشه‌ناپذیر جریان تکامل است که به‌رغم تغییرات آرام ابتدایی، در یک سرآمد و اجل معین، عمدتاً با جهش و تغییری که تابه‌حال مخفیانه مقدماتش آماده می‌شد، پرده از رخ برمی‌دارد و وارد مرحله دیگری می‌شود. به همین دلیل است که حتی در سختترین شرایط، باید به آینده امیدوار بود، یعنی امید به آینده و افقهای تابناک. به همین دلیل گفتیم انقلابی واقعی کسی است که وقتی آسمان را پوششی از ابرهای تیره و تار فراگرفته باشد، باز هم تابش خورشید را از یاد نبرد و ایمان داشته باشد که بی‌تردید خواهد تابید. در مقابل، تنها کافرها، ضدتکاملها و ضدخلقیها هستند که بایستی ناامید باشند.

بعد از این تعریف و مقدمه، به توضیح عوامل تسریع‌کننده تکامل پرداختیم. گفتیم این سرعت و شتاب در هر مرحله به کمک یکسری عوامل صورت می‌گیرد، این عوامل را تا آنجا که برای ما شناخته شده‌اند، تحت دو عنوان مورد مطالعه قرار دادیم: اول معین‌عملها، سپس سایر عوامل و نهادهای تکاملی و تسریع‌کننده. گفتیم اینها مجموعه عواملی هستند که تا حالا علم توانسته است به آنها دسترسی پیدا کند.

در قسمت اول، معین‌عملها یا کاتالیزورها، یا کمک‌کارها و مددکارها را مورد بررسی قرار دادیم. ابتدا در تعریف معین‌عمل یا کاتالیزور، گفتیم که مکانیزمهای جنبی که نقش واسطه یا میانجی در تسریع و سمت‌دهندگی جریان اصلی تکامل را بازی می‌کنند، معین‌عمل یا کاتالیزور نامیده می‌شوند. سپس با مثال و ذکر چند نمونه، نقش این معین‌عملها را بهتر روشن کردیم و با بررسی آنها در قلمرو تکامل معدنی، آلی و بیولوژیک، بیشتر مسأله را باز کرده و تشریح نمودیم. در آخر در مورد نقش سمت‌دهندگی و راهبری معین‌عملها صحبت شد.

بعد از روشن شدن نقش معین عملها و کاتالیزورها، به نقش سایر عوامل و نهادهای تسریع‌کننده تکامل پرداختیم. گفتیم جریان تکامل در مسیر خودش تمام نهادها و وسایل پیشرفت خودش را خلق می‌کند، هم‌چنان‌که تمام موانع و سدها را نیز واژگون می‌کند. یکی از این عوامل مهم تسریع‌کننده تکامل، پدیده جنسیت است. در توضیح نقش این عامل گفتیم که اگر در واقع نقش جنسیت نبود، امروز هنوز موجود پریاخته به‌وجود نیامده بود، چه رسد به موجودات آلی و انسان و جامعه. هم‌چنین نتیجه‌گیری کردیم که اگر کسی جنسیت را جز با دیدگاه تکاملی و تعالی‌جویانه نگاه کند، ضدتکاملی فکر کرده است و این فکر، یک اندیشه کافرانه است، چون حق را پوشانده است. چرا که تمام قوا و استعدادات و امکانات موجود، به‌حکم سنت خدشه‌ناپذیر تکامل، در راه ویژه خودشان می‌باید به کمال منجر شوند. در همین جا برای روشن شدن مسأله، دوباره اشاره‌ی به قرآن کرده و «شکر» را معنی کردیم. در معنی شکر گفتیم، یعنی به‌کار انداختن قوا و استعدادات در همان جهتی که برای آن خلق شده است. سپس از عوامل دیگر تسریع‌کننده تکامل از قبیل گوشتخواری و آزادشدن دستها صحبت کرده و توضیح مختصری در مورد تک‌تک اینها دادیم. بعداً در مورد نقش عوامل تسریع‌کننده تکامل اجتماعی مانند تکلم، کتابت، آتش، و بالاخص نقش انبیا و رهبران اجتماعی در تکامل تاریخ را، توضیح دادیم. در پایان این قسمت، در مورد نقش پیشتاز و سازمان انقلابی پیشاهنگ در جریان تکامل اجتماعی، به‌عنوان یک ضرورت اجتناب‌ناپذیر، صحبت کردیم. در آخر نیز به عوامل تسریع‌کننده و هدایت‌کننده تکامل فردی پرداختیم. این فصل را نیز با این سؤال به‌پایان رساندیم که آیا مرکز جاذبه‌ی در کار است که هرچه به آن نزدیکتر می‌شویم، سرعت بیشتر می‌شود؟ آیا معبودی در کار است یا خیر؟

امروز وارد فصل سوم از کتاب اول، یعنی قاعده سوم تکامل خواهیم شد.

فصل سوم: «جهت‌داری» یا «برگشت‌ناپذیری» جریان تکامل (سومین قاعده تکامل)

در قسمتهای قبل گفتیم که تکامل یک مجموعه و یک کلیت واحد است، درست مثل یک آدم که نمی‌توانیم توان اندیشیدن، یعنی تفکر و آگاهی را، از توان تکلم جدا کنیم. این‌جا هم اگرچه ما از زوایا و سیماهای مختلف، تکامل را مورد مطالعه قرار می‌دهیم، ولی یک کلیت واحد است. بنابراین برای سهولت و ساده کردن کارمان، قواعد و نظاماتش را که از یکدیگر جدائی‌ناپذیرند، جداگانه و تحت عناوین یا فصول جداگانه مطالعه می‌کنیم.

به‌هرحال، بعد از پیچیدگی و شتاب، نوبت قاعده دیگری است تحت عنوان «برگشت‌ناپذیری» یا «جهت‌داری تکامل». پس اجازه بدهید ابتدا از تعریف جهت‌داری شروع کنیم.

۱. تعریف و بررسی «جهت‌داری» در مراحل مختلف تکامل

● تعریف و تشریح

یک بردار^۱ را در نظر بگیریم، چه تفاوتی با خط معمولی دارد؟ تفاوت عمده در

۱- بردار پاره‌خطی است جهت‌دار، که ابتدا، امتداد و طول آن مشخص باشد.

سمت داشتن بردار است. بردار متوجه سمتی است، درحالی که خط معمولی حکایت از سمتی، نمی‌کند.

حالا یک خیابان یک‌طرفه را که دور زدن و برگشتن در آن ممنوع است، درنظر بگیریم؛ به اصطلاح یک‌جهته است.

یک پله بالاتر می‌رویم و برای فهم وسیعتر، یک رودخانه عظیم را درنظر می‌گیریم. در آن دوردست، از قلّه‌ها سرچشمه می‌گیرد، با هزاران انشعاب فرعی، نهر، جوی و جویبار و بالاخره در مسیر اصلی خودش، به اقیانوس می‌پیوندد. اگر نقشه هوایی رودخانه را ببینیم، شاخه اصلی، یعنی شاخه پرآبتر و سمت حرکت آن از بالا به پائین و از کوه به سمت اقیانوس، مشخص است و هرچه پائینتر می‌آید، پرآبتر و پرآبتر می‌شود تا به اقیانوس بپیوندد.

این‌جا تک‌تک قطرات آب به کدام سمت حرکت می‌کند؟ به سمت دریا. حتی وقتی یک قطره آب در یک شاخه فرعی هست و علی‌الظاهر از دریا دور می‌شود، باز هم در مجموع، سمتش مشخص و از بالا به پائین است. مخصوصاً این که برای این مسیر، نه برگشتی متصور است و نه دورزدنی. یعنی مجموعه قطرات آب، در تمامیتشان، شتابان به سمت اقیانوس روانه هستند و ضمناً در مسیر حرکت، سرعتشان هم هرچه رو به پائین می‌آیند، افزایش پیدا می‌کند، یعنی به‌طور متصاعد، به‌طور فزاینده، فاصله‌شان با اقیانوس کمتر می‌شود.

این‌جا می‌توانیم در مورد تک‌تک قطره‌های آب بگوییم که، چه بخواهند و چه نخواهند، در مسیر و جهت مشخصی، به نحوی که دورزدن امکان ندارد، روانه هستند و به اقیانوس نزدیک می‌شوند.

در این مثالی که زدیم، محور حرکت به سمت پائین، یعنی رو به دریا است. هیچ‌کدام از قطرات هم، همان‌طور که گفتیم، حق بازگشت ندارند. حالا با این سه مثال، از بردار گرفته تا رودخانه، تا حدودی می‌توانیم متوجه بشویم که وقتی می‌گوییم تکامل جریانی است جهت‌دار، یک طرفه و برگشت‌ناپذیر، منظور چیست؛ با این تفاوت

بسیار مهم که برخلاف رودخانه، سمت حرکت نه به طرف پائین، بلکه به طرف بالا است. یعنی به رغم این که محور حرکت قطرات آب رو به پائین بود، در این جا رو به بالا است. آن جا قطرات از آسمان به کوهساران می باریدند، از کوهسار به طرف جلگه و دشت، و بالاخره به اقیانوس می پیوستند. در حالی که تکامل درست معکوس است، کاملاً ضد آنتروپیک است. به جای رفتن به سمت پائین، رو به بالا است. پس شاید بهتر باشد در این جا تکامل را، به درختی با یک تنه اصلی و شاخه های فرعی تشبیه کنیم. می خواهیم نتیجه بگیریم که **در جریان تکامل، یک مسیر اصلی وجود دارد و مسیرهای فرعی. مسیر اصلی، مسیری است که بستر اصلی رشد و کمال است. مسیرهای فرعی، نافرجام هستند و سرانجام به بن بست می رسند؛** هم چنان که شاخه های فرعی دیر یا زود از رشد باز می ایستند و تنها شاخه اصلی است که باز هم بر تارکش، پیوسته جوانه ها و شکوفه های جدید و بالنده را ملاحظه خواهیم کرد. رهایی، آزادی، خروج از پستی و محدودیت و کوتاهی، در این شاخه اصلی است. به این معنی که راه پیشرفت تکامل، فقط در همین مسیر اصلی است که باز می باشد. در سایر مسیرهای فرعی، رشد به بن بست رسیده است. مثلاً الان دیگر راه کمال حیوانات باز نیست، این جامعه انسانی است که راهش باز است. یا مثلاً جریانهای کهنه اجتماعی را می بینیم، آنهایی که عمرشان سپری شده، یا زوال تاریخی شان فرا رسیده است؛ از آن جا که آینده یی برایشان متصور نیست، هیچ شکوفایی جدیدی هم نخواهند داشت.

قبلاً گفتیم که فرق جریان تکامل با جریان آب، در این است که جریان تکامل رو به صعود و رو به بالا است، و اگر یادتان باشد ما بررسی این جریان را از آن ابر بی شکل هیدروژنی اولیه آغاز کردیم و تا جامعه امروزمان، ادوار مختلف تکاملش را پیگیری کردیم. از ماده بیشکل اولیه شروع کردیم، مرحله به مرحله تعقیب کردیم و دیدیم که الان در کجا هستیم. یعنی دیدیم که تکامل، زمانی از دریاها بیرون آمد، راه

۲- به تعبیر قرآن، «ماء»: وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ (سوره هود، آیه ۷)

دشت و جلگه را گرفت و بالاخره الان در هیأت اجتماع به راه خودش ادامه می‌دهد. البته اگر بخواهیم دقیقتر صحبت کنیم و واضحتر مطلب را بفهمیم، مثال درخت هم به هیچ‌وجه گویا نیست. پروفیسور «پارین» تلاش کرد که این برگشت‌ناپذیری و یک‌جهته بودن را به «تیر زمان» تشبیه کند، پیکان زمان. ولی او هم در کتابش چند لحظه بعد از این که این مثال را می‌زند، مثال را نارسا تلقی کرده و سراغ موشک می‌رود؛ منتهی موشکی که به جای این که دینامیزمش پایان پیدا کند و سرعتش کم شود، دائماً سرعتش زیاد می‌شود. وی نوشته است:

«ما در جهانی زندگی می‌کنیم که پیوسته و بلاانقطاع تحول پیدا می‌کند. تکامل، پروسه برگشت‌ناپذیری است. از این‌رو غالباً به تیر زمان تشبیه می‌شود که فقط در یک جهت سیر می‌کند. ولی ما باید در پرتو دانش کنونی خود، این تصویر را کهنه تلقی کنیم؛ سرعت تیر، همیشه کاهش می‌یابد، برعکس، همان‌طور که در فصل پیش دیدیم، سرعت تکامل همیشه افزایش می‌یابد. از این‌رو بهتر است با یک موشک مقایسه شود که سرعت خود را در طی مراحل، افزایش می‌دهد»^۳.

مراحلی که قبلاً دیدیم، در هر مرحله، یک پدیده در نوک پیکانش قرار می‌گیرد. نگاهی به روند تکامل، پرده از حقیقتی دیگر بر می‌دارد: تکامل، در هر مرحله از حرکت خود، پدیده‌یی را در نوک پیکان قرار داده است؛ پدیده‌یی پیشرو، راهگشا و بن‌بست‌شکن.

بله، با این برگشت‌ناپذیری، با یک‌جهته بودن و جهت‌داری، می‌خواهیم بگوییم که یک راه است که حاکمیت دارد، یک مسیر است که اصالت دارد و هر کس و هر چیز هم خلاف آن قدم بردارد، یا رشد و تکاملش به بن‌بست می‌رسد، یا دچار قهقرا و ارتجاع می‌شود، و آن وقت فنا و نابودی دیگر حتمی است. می‌خواهیم بگوییم، دورانهایی که سپری شده‌اند، هرگز^۴ باز نمی‌گردند،

۳- کتاب «حیات: طبیعت، منشأ و تکامل آن»، نوشته پارین - صفحه ۱۰۷

۴- به‌جا است در همین جا به کلام ارزنده و عمیق علی(ع) در خطبه ۱۶ افزایش اشاره شود: «وَلَقَلَّمَا أَدْبَرَ شَيْءٌ فَأَقْبَلَ» بسیار نامحتمل است آن‌چه که پشت کرده (ارتجاع) دوباره بتواند باز گردد. (به

دیگر به گذشته بر نمی گردیم، ما آینده را پیش رو داریم. بازگشت اصلاً متصور نیست. شاید بتوان دور از چشم دیگران در یک خیابان یکطرفه، بازگشت و دور زد، اما در این جا بازگشت و عقبگرد هرگز امکان ندارد. امکان ندارد که ما دوباره به عصر حیوانیت برگردیم، راه فقط در جلو باز است. دیگر کره ارض، لگدکوب جانوران درنده - هم چون شرایطی که انسان نبود - نخواهد شد، دیگر وحوش بر زمین حکومت نخواهند کرد، دیگر دایناسورها باز نخواهند گشت، آنها سپری شدند، رفتند و گذشتند. از این جا نتیجه گیری می شود که فقط پیشرفت، ضروری و قطعی است، فقط راه جلو باز است. یعنی حرکت سمت دارد، اگر چه با نوسان و شکست است، ولی به هر حال بردار مانند است. به قول «ففر»:

«جهان دیگر هرگز به صورتی که داشت، باز نخواهد گشت».

● جهت داری در قلمرو دنیای معدنی و عناصر

اگر یادتان باشد، در قلمرو دنیای معدنی دیدیم که چطور حرکت رو به جلو و روبه بالا بود. در اثر تلاقی اتمها، تبدیل هیدروژن به هلیوم، بعد به کربن و...، سپس به آن جا رسید که عناصر رادیواکتیو پدید آمدند، آن گاه اساساً کل مرحله عوض شد. هر روز با پیچیدگی زیادتری مواجه شدیم، همه اش نوآوری بود. تلاشی و تجزیه هم اگر وجود داشت، مقطعی و گذرا بود. سمت، سمت پیچیدگی، از دیداد، تفصیل و گسترش اعضا و اجزا بود.

به تدریج عناصر آن قدر سنگین شدند که از خودشان ذره پرتاب می کردند، یعنی آن قدر سنگین شده بودند که تمایل داشتند خودشان را سبک کنند، بتکانند و از این طریق به تعادل بیشتری دست پیدا کنند. کما این که هم زمان با این جریان، کهنکشانها که در حال پیدایش بودند نیز جهت مشخصشان، شکل پذیری بود. مثل آن مثال رودخانه، که البته گفتیم به جای پائین، رو به بالا بود.

تفسیر خطبه ۱۶ در نشریه مجاهد شماره های ۵ و ۶ و ۷ مراجعه شود).
۵-منظور عناصر و مواد رادیواکتیو است.

● جهت‌داری در قلمرو دنیای آلی

به همین ترتیب، در قلمرو دنیای آلی و دنیای ماقبل حیات، وقتی از مراحل آن صحبت می‌کردیم، دیدیم که درست مشابه نظم و ترتیب تولد یک نوزاد، همه‌چیز و همه مقدمات، با نظم مشخص خودشان در حال آماده شدن بودند.

مثلاً در رابطه با نقش آنزیمها یا کاتالیزورها - که در فصل گذشته صحبت کردیم - می‌بینیم که چطور پروفوسور اپارین هم تأکید می‌کند محصولاتی که یکی بعد از دیگری برای ایجاد حیات می‌آمدند، همه «در یک جهت جداً معین تغییر می‌کند»^۶، یعنی جهت‌یافته.

مشابه راننده‌یی که طوری حرکت می‌کند و از میان سایر افراد یا ماشینهای دیگر عبور می‌کند که گویی مشخصاً به‌دنبال چیزی است یا به جایی می‌خواهد برود، یله، رها و سرگردان نیست. سر پیچها، سر دست‌اندازها و در جاهایی که امکان دارد با سایرین اصطکاک پیدا کند، خیلی خوب ماشین را رد می‌کند. این به خاطر یک‌جهته بودن، برگشت‌ناپذیری و جهت‌دار بودن تکامل است.

قبلاً دیدیم که یک معین عمل، نه‌تنها جریانات را شدت می‌بخشید و تسریع می‌کرد، بلکه جهت می‌داد، آدرس می‌داد، در حالی که خودش تغییر نمی‌کرد، از خودش آن‌چنان مایه‌یی نمی‌گذاشت.^۷ در بسیاری موارد دیگر، معین عملها گویی این وظیفه را به‌عهده دارند که واسط دوچیز یا دو مرحله بشوند، این را به آن برسانند، و بعد مسئولیتشان تمام است و دیگر نقشی ندارند و حتی از بین می‌روند. در تکامل، نمونه‌های بسیاری داریم که وقتی مرحله‌یی به مرحله دیگر تبدیل می‌شود، اشکال واسط و میانجی از بین می‌روند. نه این که تکامل رو به بالا است و همیشه صعود می‌کند، در بسیاری موارد گویی به نردبانهایی که از آنها صعود

۶- «این کاتالیزورها وضعی را به‌وجود می‌آورند که در آن هر محصول بینابین، از لحاظ عملی فقط در یک جهت جداً معین تغییر می‌کند و بنابراین، مسیر کاملاً معینی را دنبال می‌نماید». (کتاب «حیات: طبیعت، منشأ و تکامل آن»، نوشته اپارین - صفحه ۲۳۰)

۷- مضمون از کتاب «از کهکشان تا انسان»، نوشته «جان ففر» - صفحه ۱۵۰

کرده، دیگر نیازی ندارد. آن اشکال، آن موجوداتی که نقش خودشان را، نقش تکاملی خودشان را بازی کرده‌اند، دیگر مورد نیاز نیستند، که گویی اینها اساساً در جهت آن یکی آمده‌اند، هم‌چنان که نردبان را برای صعود آورده بودند. از بین رفتن اشکال میانجی، این مطلب را می‌رساند که جریان جهت‌دار است، جریان به‌سمتی متوجه است.

اگر شنیده باشید، در گلهای بهاری بعد از لقاح، وقتی که جرثومه و نطفه میوه بسته شد، دیگر پرچمها، مادگی و سایر اندامهای مربوط به لقاح مورد نیاز نبوده و از بین می‌روند، واسط بودند، که گویی مقدمه و وسیله‌یی بودند، برای این‌که به میوه برسیم و بعداً دیگر نیازی به آنها نبود. البته شواهدی بسیار قاطعتر از اینها هم هست. شواهدی که بیش از پیش، یک‌جهته بودن و جهت‌داری تکامل را نشان می‌دهند. مثال می‌زنم:

وقتی از یک مرحله تکامل به مرحله دیگر می‌رویم، مرحله جدید، شرایط ایجاد مرحله قدیم را می‌خورد و دیگر نمی‌گذارد که پدیده قبلی ایجاد بشود. چرا که هر پدیده‌یی برای ظهور خودش احتیاج به شرایطی دارد. حالا پدیده نو، شرایط کهنه‌یی را که خودش از درون آن درآمد بود، از بین می‌برد و دیگر امکانی برای رشد به آن نمی‌دهد. این مطلب از مقدماتی‌ترین تا عالیترین مراحل تکامل، صادق است. مثال بزنیم:

وقتی از موجودات و شرایط بی‌حیات به حیات و به زندگی رسیدیم، پس از این مرحله، دیگر هر موجود زنده، از والدین بلافصل خودش بوجود می‌آید، نه از موجود غیرزنده. چرا امکان این نیست که دومرتبه از موجودات و اجسام بی‌حیات باز هم حیات خلق شود؟ برای این‌که اتمسفر زندگی، دیگر امکان نمی‌دهد از موجود غیرزنده، موجود زنده خلق بشود.

حال یک پرسش بر تابلوی پژوهش دانشمندان، نوشته شده بود. آیا اکنون نیز می‌توان، در گوشه‌ای از یک اقیانوس، برکهایی یا آبی راکد، از «پیش‌زندگی» و مواد آلی، «زندگی» آفرید؟

پروفسور اپارین: «... هنگامی که در آبگوشتهای اولیه، حیات به وجود آمد، به دلیل کثرت یاخته‌های حیاتی، همهٔ آبگوشت اولیه که شرایط ایجاد یاخته‌های حیاتی بود، به مصرف رسید. از این پس دیگر امکان به وجود آمدن حیات، به آن ترتیب منتفی است»^۸.

در آن زمان جو زمین احیاکننده بود، الان اکسیدکننده است. چرا که پس از پیدایی زندگی، موجودات زنده و به ویژه گیاهان، در یک فرایند، اکسیژن تولید کردند. بدین ترتیب پس از گذر زمانی طولانی، جو زمین دارای اکسیژن گشته و اکسید کننده گردید.

در آن موقع اشعه ماورای بنفش مستقیماً می‌تابید، ولی الان در اثر اتمسفر حیاتی و مجموعه تغییرات دیگری که باعث شده ما به این جا برسیم، یک نوار به ضخامت سه کیلومتر از «ازن» به صورت یک چتر، گرداگرد جو را فرا گرفته است. اگر یک لحظه این چتر - چتری که خود معلول اتمسفر حیاتی است - نمی‌بود، در هر ثانیه هزاران هزار سنگ از کرات دیگر به زمین اصابت می‌کرد. درحالی که این چتر مانع دخول خیلی از اجسام آسمانی می‌شود و در ضمن، در ضخامت خودش آنها را ذوب می‌کند.

بنابراین، خود حیات به خلق اتمسفر کمک کرد، شرایطی را ایجاد کرد که دیگر خود آن شرایط، مانع این است که به شیوه‌های قدیم، حیات خلق بشود. عده‌یی از دانشمندان، در یک نقطه بسیار دور اقیانوس آرام، در عمق زیاد که فکر می‌کردند شرایط حیاتی خیلی کم است، این کار را تجربه کردند. دیدند به مجرد اولین واکنش، بلافاصله همسایه‌های حیاتی - مجموعه ذرات ریز و درشت و شرایطی که در آن جا هست - آن را می‌خورند، امکان به آن نمی‌دهند که به طریق قدیم رشد بکند.

از این جا می‌توان دریافت که:

۸- کتاب «حیات، طبیعت، منشاء و تکامل آن»

«تلاشهای نومیدانه‌یی که حتی همین اواخر به‌عمل آمده تا تکوین خودبه‌خود حیات را به‌طریق مصنوعی در آبگوشت‌های فاسد و خیسانده مواد آلی، از نو ایجاد کنند، چقدر مضحک و ساده‌لوحانه است».^۹

چون دیگر آن شرایط وجود ندارد!

هم‌چنین در مورد انسان نیز دیگر در هیچ نقطه جهان شاهد خلق مجدد، یا گذار از مرحله حیوانیت به مرحله انسانیت نیستیم. چرا آن تحولات دیگر تکرار نمی‌شود؟ زیرا آن شرایط تاریخی، آن شرایط ویژه جغرافیایی و مجموعه اوضاع و احوالی که آن تغییر را به این ترتیب بوجود آورد، دیگر تمام شده و ما به آن باز نخواهیم گشت.

این مطلب را در جامعه هم می‌توانیم ببینیم. **یک سازمان انقلابی، اگر واقعاً انقلابی است، اگر به نیازهای تکاملی جامعه پاسخ می‌دهد، اگر قادر است شرایطی را که در آن به‌سر می‌برد - اعم از شرایط سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، پلیسی، امنیتی و... - درک کند، و اگر قادر است در این مسیر درست حرکت کند، آن‌چنان رشدی خواهد داشت که اجازه نخواهد داد سازمانی نظیر خودش، ایجاد بشود.** نه این‌که دست من و شما باشد، نه! بلکه به این دلیل که اگر درست باشد و درست حرکت کند، بقیه سازمان‌هایی را که در همین خط هستند، در خودش تحلیل خواهد برد، با هم یکی شده و در هم ادغام می‌شوند، متحد می‌شوند، و به‌رحال دیگر جایی نخواهد ماند، چون به گذشته که بر نمی‌گردیم، البته اگر درست حرکت کند.

پس **وای به‌حال ما اگر غلط حرکت کنیم.** اگر سازمانی غلط حرکت کند، از صفحه محو خواهد شد، نفی خواهد شد؛ به قول قرآن، لعنت خواهد شد، نفرین می‌شود، آفرینش و حرکتش دیگر تأیید نمی‌شود، بیرون انداخته می‌شود. ولی اگر درست حرکت کند، معنایش این خواهد بود که آن شرایطی که باعث شد به این ترتیب خلق و ایجاد شده و رشد کند، سپری شده و دیگر خلق چیزی نظیر خودش،

۹- کتاب «حیات: طبیعت، منشأ و تکامل آن»، نوشته اپارین - صفحه ۱۹۲

از کانال خودش، امکان‌پذیر نیست. مگر این‌که این سازمان از بستر انقلابی و ایدئولوژی انقلابی خودش خارج شده، تسلیم‌طلبی و سازشکاری پیشه کند.

در مقیاس جهانی نیز نمونه‌هایی وجود دارد. در شرایط اقتصادی - اجتماعی داخلی و خارجی، ملی و بین‌المللی خاص، کشورهای صنعتی امروز توانستند به سرمایه‌داریهای پیشرفته تبدیل شوند. آیا باز هم امکان دارد که ما در مسیر رشد سرمایه‌داری به کشوری مثل فرانسه، انگلیس، آمریکا یا ژاپن تبدیل شویم؟ رؤیایی که شاه در سر داشت!!...نه! تمام شد!

در مسیر رشد سرمایه‌داری، ما هیچ‌وقت نخواهیم توانست به قدرت تکنیکی و امکانات آنها برسیم. وقتی می‌گوییم در مسیر سرمایه‌داری، یعنی در چارچوب روابط سرمایه‌داری. چرا؟ برای این‌که اوضاع و احوالی که در آن، ژاپن از مدار عقب ماندگی خارج شد، تقریباً هم‌زمان با امریکبیر یا چند سالی قبل از آن بود، ولی آن اوضاع و احوال دیگر سپری شده است. آن شرایطی که ژاپن توانست در متن آن به یک سرمایه‌داری پیشرفته تبدیل شود، چه بود؟

هنوز سرمایه‌داری قاطعانه وارد مرحله سوم رشدش نشده بود، به عبارت دیگر، توان سرمایه، هنوز از مرزهای ملی تجاوز نکرده بود، تولید و سرمایه آن قدر کلان نبود که از مرزهای ملی خارج شده و راهی مرزهای بین‌المللی شود. تأکید روی صدور کالا بود، نه صدور سرمایه.

امروز مثل همان مثالهایی که قبلاً زدیم، در منطق تکامل، شرایط جدید، شرایط قدیم را می‌خورد و مانع رشد به طریق قدیم می‌شود. پس اگر ما خواستار رشد واقعی اقتصادی هستیم، محال است بتوانیم در شرایط جدید به آن جاها برسیم، باید راه جدیدی برای رشد اقتصادی پیدا کرد.

این همان رؤیای ابلهانه شاه بود، می‌خواست ایران را ژاپن بکند! چقدر پول ریخت! چقدر ریخت‌وپاش کرد! ولی امروز همه ما می‌بینیم، هر اندازه هم صنعت هست - که در واقع چیزی نیست! - مونتاژ است، کشاورزی هم که قبلاً بود، نیست.

بله، راه رشد سرمایه‌داری، به شیوه کشورهای صنعتی کنونی، دیگر بسته است، باید دنبال یک راه رشد دیگر رفت. راه رشدی که مبتنی بر نفی استثمار باشد، رشدی که اهرمش مستضعفین به معنای دقیق جامعه‌شناسی و تاریخی آن، یعنی کارگر و دهقان هستند، رشدی که در آن بسیج تمام خلق لازم است. رشدی که در آن باید همه آنهایی را که به‌رغم شعار وحدت، در تفرقه می‌کوشند، به‌جای خودشان نشانند. منهای این، امکان ندارد، مگر در شعار و حرف! می‌دانید تکامل هم گوشش به این حرفها بدهکار نیست!

برگردیم به بحث خودمان. جهت‌داری در دنیای آلی را گفتیم، بعد به اشکال واسطه، یعنی میانجیها رسیدیم و گفتیم این اشکال بعداً از بین می‌روند، و برایش شاهد آوردیم که پدیده نو، خودش، شرایط تکرار گذشته را می‌خورد و از بین می‌برد.

این بارزترین نشان برگشت‌ناپذیری، یعنی جهت‌داری است. اجازه دهید در قلمرو حیات نیز جهت‌داری را تعقیب کنیم.

● جهت‌داری در قلمرو حیات

گفته بودیم جریان تکامل، راه را بر هر برگشتی سد می‌کند و از میان امکانها و بر سر چهارراههای متعدد، یکی را انتخاب می‌کند، که گویی آدرس دارد. کلمه «انتخاب» یا گزینش، در جوهر معنایش، هم‌ردیف جهت‌داری است. وقتی که من سر چهارراه، این را انتخاب می‌کنم، یا این را انتخاب نمی‌کنم و از آن‌جا رد می‌شوم، یعنی جهت‌دارم، آدرس دارم. کلمه «انتخاب» همیشه برای زیست‌شناسها، آنهایی که در قلمرو حیات تحقیق می‌کنند، معنای خاص خودش را دارد. از قضا بعداً خواهیم دید که «جهت‌داری» و «انتخاب طبیعی»، در قلمرو حیات و تکامل انواع - یعنی جانداران و جانوران - خیلی ملموستر بوده و بهتر مشخص و روشن می‌شود.

در همین رابطه اجازه بدهید چند جمله از کتاب اپارین بخوانم:

«در نتیجه تأثیر متقابل ثابت سیستمهای اصلی مورد بحث در بالا^{۱۰} با ملاً خارجی، افزایش تدریجی در شماره این سیستمها حاصل شد. اما این افزایش، همیشه تحت کنترل شدید یک «انتخاب» صورت می‌گرفت و این امر فقط کارآمدترین سیستمها را برای تکامل بعدی ابقا کرد^{۱۱}؛ به طوری که کیفیت سازمان‌بندی آنها همیشه در جهتی خاص تغییر می‌کرد»^{۱۲}.

یعنی این کوآسرواژه‌های انتخاب‌شده افزایش پیدا کردند، و در نتیجه فقط سیستمهای بهتر باقی ماندند. ملاحظه می‌کنید که اصلیتزین ابزار و مکانیزم تکامل در دنیای جانداران، همین پدیده «انتخاب طبیعی» است. دقیقاً نظیر راننده‌یی که مثالش را زدیم، بر سر چهارراهها انتخاب می‌کرد و معلوم بود که دنبال چیزی است. این پدیده آن قدر واضح است که باز استاد اپارین تأکید می‌کند که:

«موضوع بسیار مهم این است که طبیعت زنده از میان این امکانات پرشمار، فقط یک ترکیب ویژه را انتخاب کرده است»^{۱۳}.

بنابراین می‌بینیم که پدیده «انتخاب» که در این جا «انتخاب طبیعی» نام دارد، تا چه اندازه مبین سمت‌داری و جهت‌داری تکامل در این قلمرو است؛ به نحوی که از میان انبوهی از موجودات، فقط اصلح آنها، یعنی شایسته‌ترین آنها، برای بقا انتخاب می‌شوند.

در همین رابطه است که «پروفیسور اپارین»، در تشریح ویژگیهای حیاتی، نادیده‌گرفتن آنها را توسط دانشمندان - نادیده‌گرفتن این جهت‌داری و انتخاب طبیعی را که خاص قلمرو زیست‌شناسی است - مقدمه‌یی می‌داند برای افتادن به یکسری تحلیلهای غلط، تحلیلهایی صرفاً بر پایه فیزیک و شیمی، که حاصلی جز بن‌بست برای دانشمندان ندارد و این واقعیت را تأکید می‌کند که:

«سلسله واکنشهای بیوستنز، بر اثر سازمان ویژه اجسام زنده، به سمت

۱۰- منظور کوآسرواژهها یا همان قطره‌های اولیه حیات هستند.

۱۱- یعنی سیستمهای بهتر را نگه می‌داشت و قطره‌های خرابتر را کنار می‌گذاشت.

۱۲- کتاب «حیات: طبیعت، منشأ و تکامل آن»، نوشته اپارین - صفحه ۱۷۵

۱۳- همان کتاب - صفحه ۲۱۲

هدف خاصی متوجه است و در امتداد خط سیر و توالی جداً معینی از واکنشها به پیش می‌رود».^{۱۴}

«توالی جداً معین!» ملاحظه کنید، گذار از نامعینی‌گری و بی‌سمتی، به جانب تشخیص مسیر و تأیید جهت جداً معین - که جداً هم قابل مطالعه است - و امر بسیار مهمی در فهم تکامل حیات، محسوب می‌شود. بعد باز تأکید می‌کند که پذیرش این «هدف خاص»^{۱۵} برای احتراز از اشتباهاتی است که تا اندازه‌ی بی در رشته‌های علمی، عمومی محسوب می‌شود (یعنی همه این اشتباهات را می‌کنند). چرا که این‌جا نگران است که از این «هدف» کسی - مثلاً یک آدم غیرماتریالیست - چیز دیگری دریاورد. طبیعی است که ما در این‌جا تأکید می‌کنیم جهت‌داری و داشتن هدف و جهت خاص، بسته به پذیرش این فرد یا آن فرد نیست، بلکه واقعیتی است مستقل از ذهن ما، که در همه‌جای تکامل هست. منتها، در قلمرو پدیده‌های حیاتی، چون جریان پیچیده‌تر، ملموس‌تر و محسوس‌تر شده، امر انتخاب، نظر استاد را بیشتر جلب کرده است. چرا؟ برای این که خودش باز تأکید می‌کند که:

«حیات از میان این میدان وسیع امکانات، خط سیرهای معینی از پروسه‌های بیوشیمی را پیش گرفته است».^{۱۶}

و بر این اساس متابولیسم (سوخت و ساز) بیولوژیک، مجموعاً همیشه در یک جهت مشخص جریان می‌یابد و در جای دیگر، سیستم‌های کارآمدتر حیاتی را باز تحت کنترل شدید یک انتخاب توصیف کرده و می‌گوید:

«سیستم‌های مزبور در پروسه تکامل تدریجی، سمت یافته و امتیاز مسلمی داشتند، و بنابراین، بر اثر عمل «انتخاب»، در میان صورت‌بندی‌هایی که به‌وجود می‌آمدند، موقعیت ممتازی را اشغال نمودند».^{۱۷}

۱۴- کتاب «حیات: طبیعت، منشأ و تکامل آن»، نوشته اپارین - صفحات ۲۰۶ و ۲۰۷

۱۵- توجه کنیم که یک دانشمند ماتریالیست این حرف را می‌زند.

۱۶- کتاب «حیات: طبیعت، منشأ و تکامل آن»، نوشته اپارین - صفحه ۱۶۷

۱۷- همان کتاب - صفحه ۱۷۴

وی هم‌چنین افزایش تدریجی سیستم‌های کوآسروات را تحت کنترل شدید «انتخاب طبیعی» می‌داند:

«از این‌رو در نتیجه تأثیر متقابل ثابت سیستم‌های اصلی مورد بحث در بالا (کوآسرواتها) با ملاً خارجی، افزایش تدریجی در شماره این سیستم‌ها حاصل شد. اما این افزایش همیشه تحت کنترل شدید یک «انتخاب» صورت می‌گرفت، و این امر فقط کارآمدترین سیستم‌ها را برای تکامل بعدی ابقا کرد؛ به طوری که کیفیت سازمان‌بندی آنها همیشه در جهتی خاص تغییر می‌کرد».^{۱۸}

اگر خود کتاب اپارین را مطالعه کنید، مشاهده می‌کنید که مسأله جهت‌داری و حرکت یک‌جهته مبتنی بر انتخاب، در بررسی حرکت تکاملی در قلمرو حیات، چقدر واضح و عیان است.

ولی طبیعتاً ما در این‌جا متوقف نمی‌شویم، و در تعقیب جهت‌داری به قلمرو تکامل اجتماعی وارد می‌شویم. آن‌جا هم می‌بینیم که حرکت، یک‌جهته و برگشت‌ناپذیر است.

● جهت‌داری در قلمرو اجتماعی

در صحنه جامعه و اجتماع نیز یک‌جهته بودن و برگشت‌ناپذیری به خوبی قابل تشخیص است. سؤال در این‌جا این است که آیا تاریخ و جامعه هم، جهت مشخص و معینی دارند؟ بله، جواب مثبت است.

امروز - برخلاف بسیاری از دانشمندان ماتریالیست قدیم - ماتریالیستهای جدید، خودشان در خیلی جاها، پیش‌تاز تأیید این نظریه هستند که تکامل اجتماعی نیز جهت‌دار و برگشت‌ناپذیر است. ما این مسأله را به ترتیب در چند زمینه بررسی می‌کنیم.

۱۸- کتاب «حیات: طبیعت، منشأ و تکامل آن»، نوشته اپارین - صفحه ۱۷۵

- به لحاظ جغرافیایی

مبدأ تاریخ شناخته شده‌یی که ما در مورد آن صحبت می‌کنیم، تقریباً چهار هزار سال قبل از میلاد است؛ وقتی که مصر در دره «نیل»، و «سومر» در جلگه بین فرات و دجله (بین‌النهرین)، به‌عنوان اولین دولتها ایجاد شدند. در این هنگام (مبدایی که از آن صحبت می‌کنیم)، برخلاف پراکندگیهای گذشته، زندگی اجتماعی در کانون دولتهای اولیه سومر و مصر، متمرکز شده است. بررسی و مروری کوتاه از آن تاریخ، جای تردید نمی‌گذارد که از نظر جغرافیایی، جامعه پیوسته رو به پیشرفت و گسترش بوده است، یعنی جهتی رو به بالا داشته است. تا آنجایی که ما می‌دانیم، از طریق این دو مرکز، تمدن سریعاً در اطراف پخش می‌شود. تنها دوهزار سال بعد، در طول سه قسمت مجاور در قاره‌های بزرگ آسیا، آفریقا و اروپا، تمدنهای تاریخی شکل گرفته است. بعد تدریجاً این سه کانون عظیم تمدن گسترش پیدا کرده و اضافه می‌شوند، به ترتیبی که در آغاز سده‌های میلادی، سه مرکز قبلی به هفت مرکز تبدیل شده و سراسر دنیای قدیم را می‌گیرند.

از این هفت مرکز، یعنی کارتاژ، دنیای لاتین، جنوب اروپا، آسیای مرکزی، ترکستان و... تمدن به سایر جاها گسترش می‌یابد؛ یونان در جنوب اروپا مهد دانش و فلسفه شد، گُلها غرب اروپا را تسخیر کردند، حکومت روم در تلاش بود تا هر چه گستره خود را پهناورتر کند، ایران، بر آسیای غربی فرمانروایی می‌کرد و در چین، فرهنگ و تجارت از راه جاده ابریشم، راه تمدنهای دیگر را پی گرفت.

«پیدایش دولتهای برده داری ... اولین بار در مصر، (هم‌چنین) در حوزه رودهای دجله و فرات (در بین‌النهرین) به وجود آمدند. قلمرو حکومتهای بابل، سومر و آکد جزو آنها بودند. دولتهایی از این نوع در هزاره ۲ تا ۴ پیش از میلاد در هندوستان و چین و در نیمه اول هزاره دوم در آشور، ظاهر گشتند... در قرن هشتم پیش از میلاد، مادها در بخش غربی ایران ظاهر شدند و دو قرن بعد، جای خود را به پارسها دادند»^{۱۹}.

۱۹- کتاب «زمینه تکامل اجتماعی»، میتروپولسکی، زوبریتسکی و کروف

و در آن موقع دنیا، دنیای مسکونی می‌شود و دیگر چهره خانه خالی را ندارد. اگرچه جنب‌وجوش هنوز زیاد نیست، ولی هزار و پانصد سال بعد، دیگر همه‌جا جنب‌وجوش است و همه اتاقها و راهروها پر شده‌اند. از اعماق آفریقا تا سرزمین جدید، یعنی آمریکا،^{۲۰} جغرافیای انسانی، خودش را گسترش داده است؛ دریانوردها دیگر کمتر جایی را غیرمسکون و ناشناخته گذاشته‌اند و توسعه جغرافیایی تاریخ به حد نهایی رسیده است.

– به لحاظ قومی و ملی

در این زمینه نیز-از همان تاریخی که شروع کردیم- هر چه هست، گسترش و گسترش هرچه بیشتر اقوام و ملیتها است. شاخه‌های جدید از جماعات بشری قدم به عرصه تاریخ می‌گذارند. اساساً مثل این که قرار بوده است در مسیر همین تنوع اقوام و ملیتها و اختلافات و تضادها، شناخت انسان - به دلیل طینت متضادش، که اشیا را به ضدش باید درک کرد -^{۲۱} افزایش پیدا کند. به قول قرآن:

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا...»^{۲۲}

«ما شما را از مرد و زن آفریدیم و شما را شعبه شعبه، ملت ملت و قبیله قبیله قرار دادیم تا متقابلاً در این مجاری شناخت پیدا کنید».

به‌هرحال در این اختلافها و در مهاجرت‌های بزرگ تاریخ، عده‌یی از اقوام از میان می‌روند، یک عده با دیگران آمیخته می‌شوند، اقوام جدید با مشخصات قومی جدید، متولد می‌شوند. اقوامی مثل «ژرمنها» از اروپای شرقی، به سایر نواحی قاره و تا انگلستان می‌روند، آن‌جا با ساکنین بومی درمی‌آمیزند و خلاصه،

۲۰- سال ۱۴۹۲ میلادی کریستف کلمب با ۳ کشتی اقیانوس اطلس را پیمود و ندانسته گام بر سرزمینی گذاشت که بعدها قاره آمریکا نامیده شد.

۲۱- تعرف الاشیاء باضدادها

۲۲- سوره حجرات، آیه ۱۳

هسته ملتهای امروزی فرانسوی، انگلیسی، ایتالیایی و... را به وجود می‌آورند. به قول نویسندگان کتاب «تاریخ جهان باستان»:

«بدینسان بر اثر گسترش جغرافیای تاریخ و مهاجرت اقوام، سیاره ما رفته‌رفته مسکون شد، و مناطق مسکونی توسعه می‌پذیرفت و زندگی تاریخی بشر تکامل می‌یافت. تا آنجا که سرانجام کره ارض، مگر قسمتهایی که هنوز برای زندگی انسان مساعد نشده بود، در مدار جهانی تاریخ، قرار گرفت».

«در جریان برخوردهای پیچیده و پرتلاطم تاریخ، گروههای قبیله‌یی که از لحاظ قومی پایدار بودند، به وجود آمدند و به حیات خود ادامه دادند. خلقها و اقوام به ملیتها تبدیل شدند، ملتها تکامل یافتند. مفهوم اجتماعی زبان تغییر کرد، زبانهای قبیله‌یی، به صورت زبانهای قومی و زبان خلقهای مختلف، توسعه یافته و سرانجام زبان ملتها به وجود آمد».^{۲۳}

بنابراین تاریخ گذشته انسان، چه در زمینه جغرافیایی و چه در زمینه قومی، یک جریان اتفاقی نیست که توأم با هرج و مرج، به این جا رسیده باشد، بلکه به رغم همه نوسانات، گرایش مشخص و معینی را در جهت تکامل و توسعه داشته و خلاصه در یک کلام، سیر صعودی پیموده است.

– به لحاظ اقتصادی

از نظر اقتصادی نیز همین طور است، یعنی تاریخ جهت مشخصی را طی کرده است، یک جهت مشخصاً رو به بالا، همراه با گسترش و رو به پیچیدگی و نوآوری. اما چرا آن را همراه با گسترش و پیچیدگی و نوآوری می‌دانیم؟ چون انسان برای تأمین نیازهایش احتیاج به غذا، لباس، مسکن و محافظت در مقابل بیماری و قهرهای مختلف طبیعت داشته است. موقعی که محیط پیرامون را با خودش

۲۳- کتاب «تاریخ جهان باستان»، مقدمه - صفحه ۲۴

تطبيق می‌داد، می‌بایستی در فضای سرد برای خودش گرما تأمین می‌کرد، و بنابراین می‌بایست با مواد اولیه و منابع طبیعت درگیر می‌شد، یک مبارزه تولیدی را پیش می‌گرفت تا نیازهایش را تأمین کند. مضمون مبارزه تولیدی نیز آزاد کردن انرژی و به خدمت گرفتن و تسخیر این منابع است.

مثلاً ما منابع مختلفی را تسخیر کرده‌ایم تا فرضاً این قلم را ساختیم. خود این نیز مستلزم داشتن ابزار است، و در همین مسیر بود که انسان، اول با ابزارهای سنگی آشنا شد و بعد وارد عصر فلزات شد. در مرحله بعد، از نیروی بخار و سپس از نیروی الکتریسیته استفاده کرد. امروز ما در عصر اتم هستیم و از انرژی اتمی هم می‌توانیم استفاده کنیم. می‌بینیم «جهت»، همواره رو به گسترش، تسخیر و آزاد کردن هرچه بیشتر نیرو و به خدمت گرفتن آن می‌باشد.

البته نباید فروگذار کرد که رشد ابزار و عامل تکنیکی، در یک ظرف روابط و مناسبات اجتماعی صورت می‌گیرد. امروز خود آن روابط هم، متکاملتر و پیچیده‌تر شده‌اند. این چنین است که مثلاً مناسبات اجتماعی دوران برده‌داری با همت انقلابیون و انقلابی‌های همان عصر، سرانجام منتفی می‌شود و روابط دیگری جانشین می‌شود. بعداً روابط ارباب و رعیتی به وسیله انقلابی‌های بورژوازی از بین می‌رود، و سرانجام، ما امروز در آغاز عصر کبیر نفی بهره‌کشی انسان از انسان هستیم؛ عصر بیداری خلقها، عصر دخول انسان به مناسبات یگانه‌ساز و رهاییبخش و به اعتقاد ما، توحیدی.

به‌هرحال آنچه مسلم است، انسان سنگ به‌دست نیمه‌عریان، پس از عبور از هزارتوی تاریخ، پله پله، از نردبان پیشرفت و شکوفایی بالا رفته است. انسان که روزی در برابر نیروهای طبیعت، درمانده بود، انسانی که به خاطر این ناتوانی، وابسته و مقهور طبیعت بود، حالا با هر گامی که بر پله بالاتر پیشرفت می‌گذارد، حلقه‌یی از زنجیر وابستگی و درماندگی را باز گشوده، طبیعت را رام کرده، به زیر سلطه خود می‌کشاند. به این ترتیب انسان تدریجاً و به‌طور مداوم و منظم، از وابستگی‌های حقارت‌آمیز

خودش در مقابل نیروهای طبیعت، آزاد شده و طبیعت را تسخیر کرده است. با حفر تونل دل کوهها را شکافته، با حفر کانال دریاها را به هم وصل کرده و حتی با ایجاد دریاچه‌ها، آب و هوای یک ناحیه را تغییر می‌دهد. رشد اقتصادی، تولید کلان و تولید انبوه را میسر کرده است، به نحوی که صرفنظر از ارضای نیازهای داخلی و اشباع بازارهای ملی، این تولید می‌تواند به بازارهای بین‌المللی سرازیر شود. امروز، تولید انبوه، مرزهای بین‌المللی را درمی‌نوردد.

با تولید کلان، روزگار نایابی، کمبود، بیماری، فقر و مرض - تا آن جایی که به نفس خود تولید و عنصر تکنیکی ربط پیدا می‌کند - منتفی شده است. تولید ماشینی در ابعاد کلان هر روز بیشتر قادر می‌شود که نیازهای تمام خانواده بشری را فراهم کند. بنابراین آنچه در این جا باقی می‌ماند، دیگر روابط حاکم بر تولید است؛ مناسبات غیرعادلانه، سودپرستانه و بهره‌کشانه‌یی است که مانع شده‌اند خانواده بشری از تمامی مواهب و نتایج پیشرفتهای علمی و صنعتی بهره‌برداری کند. به این ترتیب مشاهده می‌کنیم در زمینه اقتصادی نیز، سیر وقایع مبین یک جهت برگشت‌ناپذیر و روبه‌توسعه است که مبین اوج توان تکنیکی و اقتصادی بشریت است.

- به لحاظ فکری و فرهنگی

به لحاظ فرهنگی و فکری نیز، روزگاری بود که بشر هیچ چیز نمی‌دانست. از این هم بدتر، وقتی بود که به خاطر نظرات و تحلیل‌های غلط و توهم‌آمیزش، نمی‌دانست که نمی‌داند! ولی بر اثر یک سیر منظم و جهت‌دار، امروز ما با غنای پایان‌ناپذیر اندیشه بشری مواجه هستیم. دانش بشر نسبت به طبیعت، جامعه و خودش، افزایش چشمگیری پیدا کرده است. در جریان مبارزه با ستمها و قهرهای طبیعت و تسخیر نیروهای آن، انسان خودش و جامعه را شناخته است. چرا که در طی این جریان، با ستمهای اجتماعی و همین‌طور با سرکشیهای شخصی خودش، درگیر شده است.

مبارزات پیگیر در این سه زمینه، یعنی طبیعت، جامعه و خود انسان؛ اولاً شناخت و معرفت ما را به موجودیت این مقولات، یعنی مجموعه محیط مادی و معنوی که در آن به سر می‌بریم، افزایش داده و ما را از فرهنگ هرچه غنی‌تری نسبت به آنها برخوردار کرده است؛ ثانیاً بروز استعدادات و عواطف عالیه بشری را امکان‌پذیر کرده است.

در این مسیر است که انسان به عالیترین شکل فعالیت خودش، یعنی فعالیت ایدئولوژیک دست می‌زند، چیزی که خاص حیات انسانی است. او اصولاً حیات را در عقیده و جهاد یافته است. یعنی فعالیتی که انسان بر اساس آن به ارزشیابی و داوری اشیا و هستی می‌پردازد. کمالین که ما نیز پس از تبیین و راه‌یافتن، می‌خواهیم زندگی را تسخیر کرده و در خدمت خودمان درآوریم، و سمت و جهت درست به آن بدهیم.

مقدمات این پیشرفته‌ها ساده طی نشده است. دریافت و روی هم نهادن انبوهی از واژه‌ها، مفاهیم، کلمات، سمبلها، رمزها و کلماتی که به کمک آن، جهان پیرامونمان را فهم کرده و برای هم تشریح می‌کنیم، و بعد هم تسخیرش می‌کنیم؛ به‌راستی شگفت‌آور است. واقعاً اگر به کار خستگی‌ناپذیر فکری انسان نگاه کرده و فکر کنیم، روشن خواهد شد که این کارهای فکری به‌مدد انبوهی از تصورات، تخیلات، فرضیات و عبارات رمزی آفریده شده است و چنین است که ما الان از گنجینه‌های بس عظیمی برخوردار هستیم. منظورم از این مفاهیم و علائم رمزی، نفس «تجربید» است، یعنی ذهنیت ناب را به کار انداختن و مددکار سلسله عینیتها کردن.

هر روز تصویر هزاران پدیده، در مردمک چشم ما جای گرفته، از آن‌جا در دستگاه ادراک مغز، مفهوم می‌شوند. اما چگونه؟ با چه ساز و کاری مغز ما می‌تواند هر پدیده را بشناسد؟

مغز انسان، به عنوان پیچیده‌ترین پدیده جهان مادی، توان این را دارد که برای هر پدیده، با استفاده از علائم و سمبلها، نامی انتخاب کند. از آن‌پس، دیگر حتی بدون وجود مادی آن پدیده، تنها با شنیدن آن نام، پدیده مورد نظر، در ذهن ما مجسم می‌گردد.

هنگامی که واژهٔ درخت بکار می‌رود، بیدرنگ پدیده‌یی در ذهن ما شکل می‌گیرد که دارای ساقه، شاخه، برگ و میوه است. با شنیدن نام دلفین، حتی اگر تا مسافتی بسیار دور، در اطراف ما دریا و اقیانوسی وجود نداشته باشد، اما به سرعت جانوری در اقیانوس یا دریا، در ذهن ما شناور می‌گردد. بدین گونه، انسان می‌تواند با «تجربید» و به کارگیری واژه‌ها، پدیده‌ها را مجسم کند. به قول «ففر»:

«در بسیاری موارد حتی بهترین لغتها، استعمالشان مایه زحمت است. برای بیان مفاهیم مجرد ذهنی، و یا نزدیک شدن به سرحد قطعیت و صحت، ناچار باید به علائم و سمبل‌های ریاضی روی آوریم. ما می‌توانیم یک معادله جبری نظیر $7 = x^3 + 3$ را به همین صورت که نوشته‌ایم یا به صورت: «نصف مکعب عدد مجهولی به اضافه سه، مساویست با هفت»، بیان کنیم»^{۲۴}

مشاهده می‌کنیم که جمله نیم‌خطی یا حداکثر یک‌خطی را در معادله فوق خلاصه کرده‌ایم.

شاید در مرحله اول به‌نظر برسد که خودمان جمله را می‌خواندیم، بهتر بود و شکل معادله‌یی چندان رجحانی ندارد، ولی اگر در نظر بگیریم که مسائل چندبار مشکلتر بشوند، بعد چند ده‌بار، بعد چند صدبار، بعد چندین هزار و چندین میلیون بار، در آن صورت اگر با علائم اختصاری در معادلات فرموله نشوند، نوشتنشان شاید یک صفحه، دو صفحه یا چند صفحه جا بگیرد؛ خواندن چنین متونی به مراتب مشکلتر از اسناد حقوقی است.

این کار نامعقولی است که مثلاً فکر کنیم ریاضیدانهای چهارهزارسال پیش مصر، از نظر ریاضی، کم‌استعدادتر از ریاضیدانهای ما بوده‌اند، مسأله در این جا نیست، مسأله در این است که «تجربید»، یعنی همین ذهنیتها و علامت‌گذاریه‌ها،

۲۴- کتاب «از کهکشان تا انسان»، صفحه ۳۱۰

به این مقدار پیشرفته نبود. آنها یقیناً بدون این علائم تلاش می‌کردند که معادلات ساده را حل کنند، شاید بعضی‌هایش را حل می‌کردند، ولی به‌خاطر نداشتن این علائم، در خیلی از موارد حتی نمی‌توانستند به حل آن نزدیک شوند. مثل این که ما فکر کنیم، امکان داشت آن موقع، برج ایفل را فقط به‌مدد رنده، اره و تیشه بسازند، درحالی که چنین ساختمانی، دستگاهها و ابزار پیچیده‌تری می‌خواهد. این علائم اختصاری، ابزار فکر هستند. کما این که امروز به مدد همین علائم و معادلات، ما محاسبات بسیار پیچیده‌ی را انجام می‌دهیم. حتی یک دانش‌آموز معمولی، معادلاتی را حل می‌کند و از چنان قدرت تسخیر و فهمی در ریاضیات برخوردار است که شاید نامدارترین اساتید ریاضی مصر قدیم، نمی‌توانستند از آن برخوردار باشند.^{۲۵}

البته مفاهیم ذهنی و معادلات و فرمولهای امروز، ادامه همان کارهای اولیه و تکامل‌یافته آنها هستند، ولی در قیاس، مثل این که مغز انسان را با شبکه‌های عصبی ناهنجار یک شقایق دریایی مقایسه کنیم، فاصله از این هم بیشتر است!

پیشرفته‌ترین تجربدهای ذهنی، امروز با معادلات ریاضی بیان می‌شوند. این معادلات، نسبت‌های اساسی میان گروهها و نمودهای مختلف را بیان می‌کنند. به‌عنوان مثال، می‌توانیم از معادلات دیفرانسیل غیرخطی که در پیش‌بینی وضع هوا، اقتصاد، نقشه‌کشی مدار اقمار و ستاره‌ها، طرح هواپیماهای مافوق‌صوت، کارخانه‌های اتمی، مطالعه طرح راه‌های الکتریکی مغز، و بسیاری حوزه‌های دیگر به کار می‌روند، صحبت کنیم.

اگر هر مرحله را یک ضرب یا تقسیم حساب کنیم، این محاسبات میلیون‌ها مرحله دارند. به این ترتیب است که امروز ما اوج آسمانها و قعر دریاها را درمی‌نوردیم.^{۲۶} به قول نویسنده کتاب «تاریخ جهان باستان»:

به هر کدام از حوزه‌های فعالیت فکری انسان که نگاه کنیم، روشن می‌شود که تاریخ کوشش پر دامنه و سرسختی است برای درک تمام آنچه که به فرد، جامعه و طبیعت ربط پیدا می‌کند. مداوم و پیوسته

۲۵- مضمون از کتاب «از کهکشان تا انسان» - صفحه ۳۱۱

۲۶- همان کتاب - صفحه ۳۱۲

مسائل جدیدی مطرح می‌شوند و مسائل کهنه از حوزه بررسی خارج می‌شوند. راه‌های مختلف پیموده می‌شود، اما در مجموع، یک جریان آرام، پر از تضاد، ولی دائمی است که دانش انسان را همواره توسعه می‌دهد، و آن را در برخی از زمینه‌ها به نتایج قطعی و مسلم می‌رساند.^{۲۷}

مثل شناگری که زیاد دست‌وپا می‌زند، ولی همین دست و پا زدن‌ها، در مجموع باعث می‌شود که به سمت ساحل حرکت کند. تردیدی نیست که پیشرفت‌های انسان به‌سادگی حالت یک خط رو به بالا نیست، ادوار رکود و عقب‌گرد هم هست. دورانهایی هست که ترقی و پیشرفت با شدت خاصی اوج می‌گیرد، دورانهایی هم هست که پیشرفت‌ها هماهنگی ندارد. در یک زمینه رشد هست، ولی در یک زمینه دیگر نیست. اما صرف‌نظر از همه اینها، اگر در مجموع نگاه کنیم، اگر همه سیر تاریخ را در نظر بگیریم، شکی نخواهد ماند که در هر قلمروی، سیر تاریخ مشخصاً سمت یافته و جهت‌دار و روبه‌بالا بوده است و با گام‌هایی کاملاً استوار و متین، به‌صورت برگشت‌ناپذیر، وضعیتی تکاملی داشته است. از این پس نیز همین‌طور خواهد بود. مراحل تکاملی اجتماع، بی‌وقفه پشت‌سرهم می‌آیند، چون برگشتی در کار نیست. تمام پدیده‌های مربوط به گذشته، قهقرایی و ارتجاعی، رو به زوالند. جامعه در مجموع به سمت نفی طبقات و نفی بهره‌کشی پیش می‌رود، چه ما بخواهیم و چه نخواهیم. از میان همه راه‌هایی که در مقابلش هست، در مجموع فقط یک راه را انتخاب می‌کند. به‌رحال از آن‌چه گفته شد، این نتیجه را می‌گیریم که قطعاً سیر جوامع رو به بالا است.

به‌رغم همه تلاش‌های کافران، حق‌پوشان، بهره‌کشان، و ستمگران، مبنی بر به‌بند کشیدن خلق‌های محروم، سمت، سمت آزادی است، سمت حریت، سمت رهایی و یگانگی و امحای طبقات بهره‌کش و نیل به جامعه بی‌طبقه توحیدی است.

۲۷- مضمون از کتاب «تاریخ جهان باستان» جلد ۱ - مقدمه - صفحه ۲۹

به این ترتیب، جهت‌داری را در مراحل مختلف تعقیب کردیم. حالا اجازه بدهید حسب‌المعمول - نه از نظر اثبات، شاید فقط از نظر اطلاع - به قرآن نظری بیندازیم.

۲. نظری به قرآن، سیر و جهت‌گیری همه اشیا به جانب خدا

قرآن سیر و سلوک و جهت‌گیری همه اشیا و پدیده‌ها و امور را، مشخصاً به جانب و به جهت خدا یا کمال مطلق می‌داند:

«يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ...»^{۲۸}

و هم‌چنین قانونمندیهای جهان را در کل، به‌عنوان یک سنت تخلف‌ناپذیری معرفی می‌کند که هیچ چیز در آن تغییر و تبدیل نخواهد داد:

«فَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَبْدِيلًا وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَحْوِيلًا»^{۲۹}

در این نظرگاه، همه قطره‌های وجود از اقیانوسی بیکران، یعنی همان هستی لایتنهای و مطلق نشأت و سرچشمه می‌گیرند، و بعد از طی ادوار تکاملی خودشان، به همان جانب سرازیر - یا بهتر است بگوییم «سرفراز» - می‌شوند:^{۳۰}

«إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ»^{۳۱}

«ما از خدائیم و به سوی او باز می‌گردیم»

و هم‌چنین در جای دیگری می‌گوید:

«وَيُحَذِرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ»^{۳۲}

«خدا به شما درباره خودش و راهش هشدار می‌دهد، شما را بینا می‌کند، اندرز و آگاهی می‌دهد و بازگشت به‌جانب اوست».

۲۸- سوره جمعه، آیه ۱

۲۹- سوره فاطر، آیه ۴۳

۳۰- البته بدیهی است که این رجعت، در مداری بسیار بالاتر و برتر و در اوج آگاهی و آزادی صورت می‌گیرد.

۳۱- سوره بقره، آیه ۱۵۶

۳۲- سوره آل‌عمران، آیه ۲۸

بله، همه قطرات وجود، چه بخواهند و چه نخواهند به جانب او روان، در سجده و سرسپار هستند:

«وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا»^{۳۳}

«هر چه در آسمانها و زمین است، خواه ناخواه به جانب او روان، در سجده و سرسپار هستند».

در جایی هم که صحبت از تسبیح می کردیم، گفتیم که همه چیز به جانب خدا شناور است. تسبیح به دو صورت عام و خاص است.

تسبیح به معنای عام، تسبیح ناخودآگاه و جبری است که همه انجام می دهند؛ چه بی جانها و چه جاندارها، چه نیکوکاران و چه گناهکاران، مثل قطرات باران، حتی در همان لحظه ای که از اقیانوس دور می شوند، ولی در مجموع، باز روبه سوی او دارند.

جمله ذرات عالم در نهان

با تو گویانند، روزان و شبان

که سمیعیم و بصیریم و هشیم

با شما نامحرمان، ما خامشیم

تسبیح به معنای خاص، تسبیح آگاهانه و اختیاری است که ویژه نوع انسان است.

بنابراین در مجموع و به طور اعم، چه بخواهیم و چه نخواهیم، امور در جهت خداست و به سوی خدا سیر می کند. چرا؟ برای این که:

«وَيُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُحِقَّ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ وَيَقْطَعَ دَابِرَ الْكَافِرِينَ (۷) لِيُحِقَّ الْحَقَّ وَيُبْطِلَ الْبَاطِلَ وَلَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ»^{۳۴}

«خدا اراده کرده است (اراده ای که استمرار و تداوم دارد) که آن چه را حق

۳۳- سوره رعد، آیه ۱۵

۳۴- سوره انفال، آیات ۷ و ۸

است، با کلمات خودش^{۳۵} محقق سازد، و ببرد و قطع کند دنباله قوم حق پوش را. - حق پوشان آینده ندارند، محو، نفرین و طرد می شوند - تا حق را محقق کند، لباس تحقق و واقعیت بپوشاند و باطل را باطل کند، اگرچه مجرمین، جنایتکاران و تجاوزگران کراهت داشته باشند و درمقابل این منطق بایستند».

این به دلیل این است که همه چیز در سمت خدا جریان دارد. پس اگر ما هم می خواهیم بی دنباله و ناپایدار نباشیم، بایستی ابراهیم وار بگوییم:

«إِنِّي وَجْهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ»^{۳۶}

«من با ایمان خالص رو می کنم و جهت گیری می کنم به جانب کسی که بنیان نهاد آسمانها و زمین را، و من از شرک ورزندگان نیستم».

همین جا مفهوم و مضمون عینی شرک هم روشن می شود: عدول و سرپیچی از جریان یگانه و برگشت ناپذیر تکامل. اتخاذ هر جهت غیر تکاملی، سمت گیری غیریکتاپرستانه برخلاف حرکت یک جهته تکامل، شرک است، چرا که مسیر، واحد است. اتخاذ هر مسیر دیگری، مفهوم عینی شرک است. پس باز هم بایستی هم صدا با ابراهیم بگوییم:

«إِنْ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»^{۳۷}

«نماز، مناسک، زندگی، مرگم - و همه کارهایم - در جهت خدا و به سوی خداست که تکامل بخش جهانیان است».

«لَا شَرِيكَ لَهُ وَبِذَلِكَ أُمِرْتُ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ»^{۳۸}

« کسی را به جای او عوضی نمی گیرم، به مسیری جز آن نمی روم و به این امر شده ام (و آن قدر به این امر عقیده مند هستم و روی آن قاطع) که بایستی

۳۵- حالا دیگر ما می دانیم کلمات خدا چه هستند، کلمات خدا را در ارزیابی تکاملی خیلی خوب شنیدیم

۳۶- سوره انعام، آیه ۷۹

۳۷- سوره انعام، آیه ۱۶۲

۳۸- سوره انعام، آیه ۱۶۳

اولین اسلام‌آورنده و سرسپارنده به این‌راه باشم (چون جهت و مسیر دیگری حقانیت، اصالت و اعتبار ندارد).

بر این اساس بگذارید بپرسیم:

آیا کسی که به سمت سود و منفعت هرچه بیشتر موضع گرفته، می‌تواند یکتاپرست تلقی شود؟ آیا تولید و حرکت به‌خاطر سود که اساس فلسفه سرمایه‌داری است، با اسلام مقابرتی دارد؟ آیا جاه‌پرستی، خودخواهی و خودپرستی در همه صورشان، می‌توانند از مصادیق «لا شریک له» تلقی شوند؟ پس، فقط حرف‌زدن از توحید کافی نیست، اگر تکامل عینی است، مضامین آن هم عینی و واقعی است.

اسم خواندی، رو مسما را بجوی

مه به بالا دان، نه اندر آب جوی

گر ز نام و حرف خواهی بگذری

پاک کن خود را زخود، هان یکسری

از طرف دیگر، یکتاپرستی و توحید فلسفی در فرهنگ قرآن، به‌هیچ‌وجه از توحید اجتماعی جدا نیست. چرا که، در این دیدگاه:

«كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ»^{۳۹}

«هر چیزی هلاک و نابود می‌شود؛ جز آن چیزهایی که در جهت و به‌جانب خدا باشد (یعنی کمال مطلق)».

پس وای بر سلطه‌جویان و ستمگران، وای بر انحصارطلبان و مرتجعان که با اراده خدا و با ناموس آفرینش در جنگ افتاده‌اند.

بله، از دیدگاه قرآن، جهت‌گیری یکتاپرستانه اجتماعی به‌سمت حاکمیت مستضعفین است. البته منظور از کلمه مستضعفین، کلمه لوث‌شده کنونی نیست. این کلمه، معنای خاص خودش را در قرآن دارد. اگر نخواهیم روح کلمات را ملوث کنیم، خود قرآن خیلی واضح در این مورد صحبت می‌کند؛ دقیقاً منظور آن طبقاتی

۳۹- سوره قصص، آیه ۸۸

است که ضعیف نگه داشته شده‌اند، ولی آینده‌دار و بالنده هستند. این جریان را در قرآن چنین می‌بینیم که وقتی در مورد فرعون توضیح می‌دهد، می‌گوید:

«إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَجَعَلَ أَهْلَهَا شِبَعًا...»^{۴۰}

«همانا فرعون در زمین برتری‌جویی کرد و مردم را طبقه طبقه کرده و نظام طبقاتی ایجاد نمود...».

و بلافاصله بعد از آن می‌بینیم:

«وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ»^{۴۱}

«اراده کرده‌ایم که منت بگذاریم، بزرگی بگذاریم بر کسانی که در زمین ضعیف نگه داشته شده‌اند و آنها را راهبر و وارث نماییم».

پس خصوصیت این مستضعفین چنین است: ضعیف نگهداشته شده‌اند، یعنی در باطن ضعیف نیستند، چرا که شایستگی راهبری و وراثت زمین را دارند.^{۴۲} در پایان این قسمت، مطلبی هست که باید به آن اشاره کنیم و آن، تفاوت بین جهت‌داری مطلق قرآنی است و جهت‌داری مقطعی و نسبی‌ای که دانشمندان ماتریالیست به آن معتقدند.

۳. تفاوت مهم میان جهت‌داری مطلق قرآنی و جهت‌داری مقطعی دانشمندان ماتریالیست

قبلاً نظر «پارین» را در مورد جهت‌داری دیدیم و نظر قرآن را نیز بررسی کردیم. تفاوت مهم این دو نظرگاه در این است که از نظر قرآن، این جهت‌داری مطلق است، از ابتدا تا انتها، از ابر هیدروژنی تا جامعه بی طبقه توحیدی، مطابق

۴۰-سوره قصص، آیه ۴

۴۱-سوره قصص، آیه ۵

۴۲- این‌جا است که می‌گوییم، قرآن به‌طور اخص به مستضعفین و به مفهوم امروز، روی طبقه کارگر و متحدین دهقان‌ش، یعنی طبقات رنجبر، تکیه دارد.

آن حدیث نبوی:

«خَلَقْتُ الْأَشْيَاءَ لِأَجْلِكَ وَخَلَقْتُكَ لِأَجْلِي»

«اشیا را به سمت تو، و تو را به سمت خودم آفریدم».

می‌بینیم هیچ خلأی در این مسیر نیست، یعنی از ابتدا تا انتها، تمام زیربومها واضح و روشن است، چه این جهت‌داری - مثلاً در قلمرو حیات - برای ما ملموس و محسوس باشد، چه نباشد و هنوز به آن نرسیده باشیم. ولی دانشمندان ماتریالیست، حتی برجسته‌ترین آنان نظیر استاد «اپارین»، این وضعیت را ندارند. مثلاً در رابطه با قطرات حیاتی اولیه، از آن جایی که برخلاف اجسام غیرزنده در این‌جا وضعیت انتخاب و جهت‌داری محسوستر است، پروفیسور اپارین می‌نویسد:

«حالت کوآسرواتی و سازمان‌بندی پروسه‌هایی که در قطره کوچک صورت می‌گرفت، ممکن است که تا اندازه‌ی مستقل از یکدیگر بوده باشد، اما به دلایل بالا، هنگامی که تکامل تدریجی جهت یافت، این دو پروسه می‌بایستی هرچه بیشتر در واحد منفردی سازمان یافته باشند».^{۴۳}

یعنی نتیجه‌گیری می‌کند که تکامل از اول جهت نداشت، بلکه بعد جهت پیدا کرد. یا در جای دیگری می‌نویسد:

«اما تکامل تدریجی بعدی در جریان حیات، سمت معینی گرفت و بعد طبیعت سیستم ما تحت تأثیر این تکامل جهت‌دار، تغییر اساسی یافت».

یعنی این که گویا اول سمت نداشت، بلکه بعداً سمت یافته است! خوب، آیا در این‌جا حق نداریم غرق شگفتی شویم؟ با یک نظر عمیق به کل جریان، دیگر بعید است که بگوییم: «از وقتی سمت پیدا کرد»؛ نمی‌خواهیم «ملاگتی» بشویم، ولی اصلاً خود جمله «از وقتی سمت پیدا کرد»، غلط است. زیرا اینشتین ثابت کرد که زمان و مکان از خصایص استمراری و انتشاری ماده هستند. یعنی برخلاف آن‌چه که قبلاً تصور می‌شد که زمان و مکان یک ظرف است و ماده درون آن

۴۳- کتاب «حیات: طبیعت، منشأ و تکامل آن» - صفحه ۱۷۲

است، مسلم شد که اگر ماده‌یی نباشد، زمان و مکانی هم نیست. وقتی ماده منتشر می‌شود، مکان را پیدا می‌کند و وقتی مستمر می‌شود، زمان را به‌وجود می‌آورد. بنابراین از وقتی که ماده در ساده‌ترین اشکالش وجود داشته، حرکت نیز بوده، تضاد بوده و تکامل بوده است. حال چگونه می‌شود تکامل را در یک جایی جهت‌دار گرفت؟ سنگ‌بنا در جایی، خود ماده است و در یک‌جا غیر آن؟! چگونه می‌توان گفت که تا این‌جا جهت نداشت و از این‌جا به بعد جهت پیدا کرد؟! اگر جهت دارد، از اول تا آخر است. کمالین که خود پروفیسور «پارین» شکل‌گیری سیارات و کرات را حرکت جهت‌داری می‌داند. سیارات، کرات و اصولاً دنیای بی‌جان نیز چیز بی‌نظم و تصادفی نبوده است و خود، مرحله‌یی از مراحل متوالی تکامل ماده است و این یعنی منظم، یعنی جهت‌دار.

«اکثر ستاره‌شناسان و علمای معاصر علم تکوین عالم، راجع به این امر عقیده دارند که منظومه سیاره‌یی ما نیز نتیجه یک «تصادف میمون» بسیار نادری نبوده^{۴۴}، بلکه مانند بسیاری از منظومه‌های مشابه، به‌مثابه پدیده‌یی کاملاً معمولی (یعنی قابل انتظار) و به‌منزله مرحله‌یی از تکامل متوالی ماده، پدید آمده است»^{۴۵}

راستی چرا استاد پارین چنین محدودیتی را اعمال می‌کند که «از وقتی جهت‌دار شد؟» و تازه از دید ما هم در جای دیگر به تناقض افتاده و می‌گوید: نه، آن‌جا هم چنین بود!

آیا چون رشته تخصصی استاد، بیولوژی است و در آن‌جا جهت‌داری خیلی بارز و ملموس است، این‌چنین توجهش را جلب کرده است؟ یا این یک اشتباه ناچیز انشایی است؟!... به‌نظر ما، این بنیاد تفکر ماتریالیستی اوست که مانع می‌شود جهت را از ابتدا تا انتها، ببیند.

در کتاب دوم تبیین جهان، مفصل در این مورد صحبت خواهیم کرد. ولی

۴۴- می‌بینید! تصادفی نبوده، جهت‌دار بوده است.

۴۵- کتاب «حیات: طبیعت، منشأ و تکامل آن»، صفحه ۱۱۱

آنچه که الان می‌توان گفت این است که اگر از ابتدا تا انتها، جریان را جهت‌دار ببینیم، این مطلب مترادف با این خواهد شد که در تحلیل نهایی بگوییم که از روز اول نیز جهت‌ی، سمتی، هدفی، مقصدی، غرضی و هدایتی در کار بوده است، و این با ماتریالیسم در تعارض است.

به‌هرحال از این مطلب بگذریم، چرا که بعداً مفصلتر، آن را مطالعه خواهیم کرد. آنچه که می‌خواهیم نتیجه بگیریم این است که از روز اول، از ابر هیدروژنی تا امروز و تا بعد، بالاتردید، تکامل برگشت‌ناپذیر و جهت‌دار بوده است و از ساده به پیچیده و از کهنه به نو می‌باشد.

دقیقاً مثل مراحل تولد یک نوزاد جدید، با همه مقدمات و مراحل قبلی که یک‌به‌یک، بایستی طی شود.

مثل این که باید قوهٔ عاقله‌یی در کار باشد! البته تا این‌جا هنوز ما نمی‌دانیم، ولی مثل این که گویا قوهٔ عاقله‌یی در کار است که با نظم و دیسپلین خاص و قاطعی، قدم‌به‌قدم جریان را به‌پیش می‌برد. سرگردانی و این‌طرف آن‌طرف رفتن، در کار نیست. مانند همان راننده‌یی که گفتیم برای رسیدن به مقصد کوتاهترین راه را «انتخاب» می‌کند و به‌جانب مقصد جهت می‌گیرد، به‌طوری که بعد معلوم می‌شود که به‌قول خود استاد اپارین، تنها و صحیحترین طرح ممکن نیل به مقصد این بوده:

«انتخاب اجزا برطبق تنها و تنها طرح درست ساختمانی هر موجود زنده خاص بود»^{۴۶}

البته باز هم استاد براساس تفکر ماتریالیستی‌اش، برای این که مبدا چارچوب ماتریالیسم را بشکند، هر نوع طرح و نقشه از پیش تعیین شده را منکر شده و می‌گوید: «چنین طرحی در میان نبوده و نمی‌توانست باشد».

از یک طرف می‌گوید تنها طرح ممکن و کوتاهترین راه را انتخاب کرده، و از طرف دیگر می‌گوید چنین طرحی نمی‌توانست در میان باشد!

۴۶- کتاب «حیات: طبیعت، منشأ و تکامل آن» - صفحه ۲۰۸

ولی اگر اپارین می‌توانست این تناقض را حل کند، حرفهایش درست می‌بود، نظرگاههایش هم همین‌طور؛ و ما این را می‌پذیرفتیم. ولی وقتی مطالعه کرده و دیدیم نمی‌توانیم قانع شویم، طبیعتاً سراغ تحلیل و تبیین دیگری خواهیم رفت. خوب، استاد چگونه می‌تواند این تضاد و شکاف بین این دو حرف را پر بکند؟ آیا می‌توان با تکامل خودبه‌خودی، با تکامل هدایت‌ناشده، حل کرد؟ می‌توان از یک‌طرف جهت‌داری را پذیرفت و از طرف دیگر آن را نفی کرد؟ می‌توان فرضاً از ترس تحلیل آگاهانه بودن و هدایت داشتن جریان، گرفتار تحلیل تصادفی شد؟ بله! کم‌این‌که می‌بینیم پروفیسور «اپارین» در جاهایی چنین تمایلی نشان می‌دهد، به‌خصوص اگر کتاب را خوانده باشیم:

«آن‌چه که از عمل قوانین فیزیک و شیمی، که تا آن‌وقت تنها قوانین حاکم بر زمین بی‌حیات بودند، برمی‌آید؛ این است که پلیمرهای کم و بیش تصادفی ساخته‌شده‌ی، با ترتیبی اتفاقی، از پیتیدها و مونونوکلیئدها تشکیل شدند.^{۴۷} و بدین ترتیب هیچ "تضمن مقصود" یا تطابقی با اجرای اعمال ویژه نداشتند».^{۴۸}

در زحماتی که اساتیدی چون اپارین یا همفکرانش برای اعتلای علوم کشیده‌اند شکی نیست. البته آنها معتقد هستند که این شکاف و تضادی که ما نشان دادیم، پرشدنی است. که گفتیم بعداً روی آن بحث خواهیم کرد، چرا که ما هنوز نتیجه قاطعی در این مورد نگرفته‌ایم. یعنی این یک بحث فلسفی است که موضوع کارمان هم هست و فوق‌العاده عمیق و مهم است، که در کتاب دوم، روی آن بیشتر صحبت می‌کنیم. ما الان فقط جهت‌داری را به‌عنوان یک قاعده علمی، و نه یک نتیجه‌گیری فلسفی، مطالعه می‌کنیم. اگرچه با تبیینات فلسفی آن هم، خیلی قرین و متقارن است.

۴۷- اپارین توضیح می‌دهد که چگونه حیات، بدون این که از مرحله ماقبل آن به سمت حیات جهت‌گیری کرده باشد، ایجاد شده است.

۴۸- کتاب «حیات: طبیعت، منشأ و تکامل آن» - صفحه ۹۶، قابل توجه است که پروفیسور اپارین در کتاب بعدیش تأکید بیشتری بر تصادف دارد.

به‌هرحال، در همین حد هم می‌توان گفت: **جهت‌داری به‌عنوان یکی از بارزترین سیمایها و کاراکترهای تکامل است.** بنابراین از آنچه مجموعاً تا به حال گفته‌ایم، این نتیجه را می‌گیریم که از ابتدا تا انتها، درست مثل همان قطرات آب رودخانه، در همه لحظات و در همه فراز و نشیبها، جهت و نظم مشخصی حاکم است.

تفاوت جهت‌داری قرآنی با جهت‌دار بودنی که علمای ماتریالیست عنوان می‌کنند، در این است که دیدگاه‌های علمای ماتریالیست در این مورد، مثله شده است، درحالی که قرآن از ابتدا تا انتها و علی‌الاطلاق این را مطرح می‌کند. و ما می‌بینیم که علم هم مؤید آن است و هرچه بیشتر می‌رویم، بیشتر تأییدش می‌کند. این مطلب را در پیدایش خود انسان هم به‌وضوح می‌توان دید. وقتی مقدمه‌چینی‌هایی که شده تا انسان بیاید، به‌خصوص ارگانیسم میمونهای آدم‌نما و تغییراتشان را که مطالعه می‌کنیم، می‌بینیم زمینه دارد برای ورود انسان آماده می‌شود. ابتدا راست‌قامت می‌شود، در کف دست و پایش چین می‌افتد که امکان جمع‌شدن پنجه و گرفتن اشیاء را بدهد، استخوان‌بندی کف پا برای راه رفتن قائم تغییر می‌کند، ساختمان جمجمه دچار تغییر می‌شود، حجم مغز زیاد می‌شود، ترکیب چهره و به‌خصوص حالت چشمها تغییر می‌کند تا امکان دیدن سه‌بعدی را فراهم کند، عضلات خاص حلقوی در بدن شکل می‌گیرد، سیستم عصبی پیچیده می‌شود، و سرانجام ما به هیأت و وضعیت فیزیولوژیک و به‌خصوص مغزی امروز خود درمی‌آییم. خلاصه به‌قول قرآن:

«سُبْحَانَهُ بَلْ لَّهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلُّ لَّهُ قَانُتُونَ»^{۴۹}

«پاک و منزّه است او، بلکه برای اوست همه چیزهایی که در آسمانها و زمین است، در تمامیتشان، کلاً به سمت او قنوت می‌کنند و سرسپرده و فروتن هستند.»

اکنون اجازه دهید با رسیدن به مفهوم قاعده جهت‌داری در تمام وجوه تکامل، نتایجی از آن بگیریم!

۴۹- سوره بقره، آیه ۱۱۶

۴. برخی از نتایج جهت‌داری

● جهت‌داری به مفهوم بن‌بست‌شکنی

دقیقاً این جهت‌داری به معنی بن‌بست شکستن هم هست. مثل همان راننده‌یی که گفتیم، از آن جایی که جهت مشخصی دارد، موانع راه را با هر پیچ و خمی که شده رد می‌کند و به جلو می‌رود. راه عقب هم بسته است. یعنی از میان مشکلات و بن‌بستها و به‌رغم ازدحام، شلوغی و چهارراه‌های مختلف، راهش را بی‌امان به سمت جلو باز می‌کند و بن‌بستها را یکی پس از دیگری در هم می‌شکند. **هیچ بن‌بست و تاریکی برای تکامل متصور نیست؛ آینده به‌واقع، از خورشید هم تابناکتر است!**

بنابراین پیش‌بینی‌های مایوس‌کننده و تخدیرکننده در مورد آینده انسان، از هر جانب که باشد، محکوم به سخره و فنا است. شاید تئوری‌های اقتصاددانی به‌نام «مالتوس» را شنیده باشید که می‌گفت تولیدات با تضاعد حسابی به جلو می‌روند، مثلاً:

.....، ۸، ۶، ۴، ۲

در حالی که نفوس انسان و جمعیت با تضاعد هندسی افزوده می‌شوند. مثلاً:

.....، ۱۶، ۸، ۴، ۲

پس به‌سرعت به نایابی و قحطی خواهیم رسید. شاید دلایلی هم داشت که ارائه بدهد، ولی اصلاً مسأله این نیست. این بن‌بستها که خیلی ساده است، تکامل در ارتقا از مواد بی‌جان به حیات آن‌چنان بن‌بست‌هایی را شکسته است که در تصور ما هم نمی‌گنجد. بنابراین تمام پیش‌بینی‌های مربوط به خطر انهدام کمبود غذایی و... همه افسانه است! ما این ادعا را در این شرایط و با این پیشرفت‌های علمی عنوان می‌کنیم، درحالی که وقتی به آن مرحله (پیش‌بینی مالتوس) برسیم، تکامل حتماً وسایلی را خلق خواهد کرد که از آن بن‌بستها درآید. **مشی عمومی تکامل، خروج سرفرازانه از همه بن‌بستها است.** به این ترتیب و به‌طور واقع‌گرایانه، تکامل همیشه پیش‌بینی‌های نافرجام را به‌مسخره گرفته و به آنها پوزخند زده

است. به قول «ففر»:

« بیشتر این پیشگوییها و اخبار، آدمی را کوچک و ناچیز جلوه می‌دهد و در تمام آنها چنین وانمود می‌شود که دیگر از دست ما کاری ساخته نیست. درحالی که تاریخ، سراسر مشحون از درآمدن و بیرون شدن ما از این قبیل به‌ظاهر بن‌بسته‌هاست».^{۵۰}

به یاد بیاوریم آن سپیده‌دم شفق‌رنگ طلوع انسان را در صحنه زمین، او در محاصره آن‌همه تهدیدات و مشکلات، علی‌الظاهر هیچ‌امیدی به بقایش نیست، باز به قول همان دانشمند:

«اگر از جنبه منفی به این جانوران بنگریم (انسانهای دو پا)، هیچ‌گونه‌امیدی به این نسل نامصون و ضعیف نتوانیم داشت. اگر از سلطه تغییرات بر اوضاع جهان آگاهی نداشته باشیم، ممکن است تصور کنیم که زمین برای همیشه جولانگاه ددان و جانوران چهار دست و پای مخوف خواهد ماند. اما، هنوز آثاری هست که از آینده دیگری خبر می‌دهد. آدم میمونی، عملیاتی می‌کند که هیچ‌جانوری پیشتر از این نکرده است. دستهایش آزاد، و به انجام کارهای دستی دقیق و پیچیده، تواناست. مغز او، مغز جدیدی است. تکامل و رشد خواهد کرد و در آینده نقش برجسته‌یی را ایفا خواهد نمود و مسیر جدیدی را در تکامل میسور خواهد ساخت. در حقیقت ماهیت تکامل را تغییر خواهد داد و از بن و اساس دگرگون خواهد نمود».^{۵۱}

ماهیت تکامل با انسان تغییر کرد. تا آن‌موقع ناآگاهانه، جبری، کور و غریزی بود، ولی بعد از انسان، آگاهانه شد، چراکه انسان خلیفه شد. پس، مشی تکامل این است: همیشه فرآیندهای نو، برنده می‌شوند، چرا که تابه‌حال شده‌اند.

به قول قرآن: کافی است تقوای پیشه باشید. یعنی از انحراف و کجی پرهیز کنیم و در جاده مستقیم برویم. تقوای رهاییبخش، تقوای تکاملی، تقوای خالق و خلق، یعنی رستن از قید و بندهای اسارت‌بار، و آزادی و نیکی را اراده کردن. اگر به این

۵۰- کتاب «از کهکشان تا انسان» - صفحه ۳۴۳

۵۱- کتاب «از کهکشان تا انسان» - صفحه ۲۵۸

مفهوم تقوایپیشه باشیم، آن وقت کارها روی دور درست خود خواهند افتاد. بهرغم همه لطمات و صدمات، از جایی که حتی فکرش را نمی‌کردیم، مدد می‌شویم، «مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ»، از جایی که حسابش را نمی‌کردیم. به‌راستی یک جنین - چه جنین معمولی و چه جنین حیات - چگونه می‌توانست آن جهان آزادتر و رهاتری را که در پیش دارد، پیش‌بینی کند؟

«وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا (۲) وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ»^{۵۲}
 «کسی که تقوای خدا را داشته باشد، در همان مسیر و همان سمت، برای او گریزگاهی فراهم می‌کند، به او روزی می‌دهد و برخوردارش می‌کند، از جایی که فکرش را نمی‌کرد».

نه این که شب برویم به خانه و منتظر باشیم که به ما روزی بدهد، نه! بلکه جریان را استراتژیک دیدن، در مجموع دیدن، به همان معنی که خدا به پیغمبرش گفت:

«إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ»

«ما به تو زیر آن همه فشارها «کوثر» را دادیم».

«کوثر» چیست؟ سرچشمه فزاینده‌گی، رشد و بالندگی، کوثر این است.^{۵۳}

«فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَانْحَرْ»

«پس نماز بگذار و قربانی کن»

مگر فزاینده‌گی و پیشرفت، بدون قربانی می‌شود؟

«إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ»^{۵۴}

«مطمئن باش که بدخواهانت دم بریده‌اند، بی‌دنباله و بی‌آینده‌اند».

این داستان واقعی تکامل است، افسانه نیست. پس بگذارید به همین دلیل، به تمام مجاهدان و مبارزان تکامل، نوید پیروزی بدهیم، نوید پیروزی نهایی را.

۵۲-سوره طلاق، آیه ۳ و ۲

۵۳- اما می‌بینیم ارتجاع، چه بر سر واژه‌ها و کلمات که نیآورده است

۵۴-سوره کوثر

● نوید پیروزی

داستان پیدایی و رشد انسان را گفتیم و انواع تهدیدات و وحوشی که او را تهدید می‌کردند، دیدیم. امروز نیز در جهان وضع به همین قرار است، البته در صورتی دیگر.

امروز در یک طرف خیمه‌گاهها، خلقهای در زنجیر، گرسنه‌ها، آنها که به قول حضرت علی(ع) «طمعی در سیری ندارند»^{۵۵} قرار دارند.

سرانجام چیست؟ از پیش، تکامل با قطعیت بی‌نظیر جواب این معادله را داده است. امروز ما می‌دانیم که آینده بی‌تردید از آن نسلی است که نسل انقلاب است. عناصر ضد خلقی، عناصر ارتجاعی، هیچ سرنوشتی جز نابودی محتوم ندارند. آینده این را گواهی خواهد داد! البته این مسیر پررنج و شکیب است، اما فتنه‌گری و شکست، باز هم فتنه‌گری و شکست و در پایان نابودی! این است سنت دیرین و تخلف‌ناپذیر آفرینش! حالا بگذار باز هم توطئه کنند، هر برچسبی می‌خواهند بزنند، ولی سرانجام این حقیقت است که پیروز خواهد شد.

«وَإِنْ أَوْهَنْ الْبُيُوتِ لَبِيتُ الْعَنْكَبُوتِ»^{۵۶}
«سست‌ترین خانه‌ها، خانه عنکبوت است».

و باز به قول قرآن:

«اسْتَكْبَارًا فِي الْأَرْضِ وَمَكْرَ السَّيِّئِ وَلَا يَحِيقُ الْمَكْرُ السَّيِّئِ إِلَّا بِأَهْلِهِ
فَهَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا سُنَّتَ الْأَوَّلِينَ»^{۵۷}

«برتری‌جویی و توسعه‌طلبی در زمین و نیرنگ‌بازی، نیرنگهای زشت و اهریمنی، که سرانجام و به‌طور نهایی محقق نخواهد شد، جز در مورد خود آنها».

۵۵- نامه حضرت علی(ع) به عثمان بن حنیف - جلد ۵ نهج البلاغه نامه ۴۵، فراز ۶: «لَكِنَّ هَيْهَاتَ أَنْ يَغْلِبَنِي هَوَايَ وَ يَفُودَنِي جَشْعِي إِلَى تَخِيرِ الْأَطْعَمَةِ وَ لَعَلَّ بِالْحِجَازِ أَوْ الْيَمَامَةِ مَنْ لَا طَمَعَ لَهُ فِي الْقُرْصِ وَ لَا عَهْدَ لَهُ بِالشَّيْعِ!!»

۵۶- سوره عنکبوت، آیه ۴۱

۵۷- سوره فاطر، آیه ۴۳

آیا جز این سنت پیشینه‌دار و دیرین را انتظار دارید؟» (محققاً سنگی را که بلند کرده‌اند، روی پای خودشان خواهد افتاد).

بنابراین اصلاً نباید بیمی به دل راه داد و به ظاهر و سطح پدیده‌ها چشم دوخت، آن قدر تکامل از این سدهای به ظاهر قوی شکسته و شکافته است، آن قدر در بحبوحه تاریکی و ترس، افقهای فرخنده و درخشان باز کرده و صبحهای تابناک را در فضای ظلمانی پیش آورده، که اینها در برابرش چیزی نیست. باز در ابتدای دوران حیات، به قول «ففر»:

«وقتی که سیستمهای اولیه زنده، در اثر تکثیر، دچار کمبود مواد غذایی شدند^{۵۸}، باز مسأله کثرت جمعیت و نایابی غذا و نزدیک گشتن به انهدام و نیستی بر اثر قحطی و نایابی پیش می‌آید، باز چنان به نظر می‌رسد که چیزهای تکثیرپذیر، به‌سوی سرانجامی شوم و نامبارک پیش می‌روند. ولی باز آینده و سرانجام آنها چنان که پیش‌بینی می‌شود، شوم و نامبارک نیست و به‌ندرت، شوم و نامبارک است. درست در هنگامی که امکانات طبیعت، پایان یافته به نظر می‌رسد، درست از هنگامی که طبیعت محتضر و بیچاره به نظر می‌رسد، درست در همین هنگام، باید چشم‌انتظار طلوع و آغازی نو بود»^{۵۹}.

بنابراین می‌بینید که تکامل پیکانی را تداعی می‌کند، با نوک بسیار تیز، که سینه هر مانع قطوری را خواهد شکافت و راهش را با برندگی و قاطعیتی هزاران بار افزونتر باز خواهد کرد و به حرکت خود ادامه خواهد داد؛ چیزی که هرگز محافظه‌کاری، تردید و دودلی در او راه ندارد. تکامل و رفرمیسم؟ ابداً! تکامل و محافظه‌کاری؟ ابداً! چرا که قبلاً گفتیم، تکامل در ذات خودش انقلابی است.

اگر تکامل جهت و مسیر یکطرفه نداشت، در حقیقت سخن گفتن از تکامل

۵۸- لابد اقتصاددانهایی مثل «مالتوس» اگر می‌بودند، انهدامشان را پیش‌بینی می‌کردند!

۵۹- کتاب «از کهکشان تا انسان» - صفحه ۱۸۰

بیهوده و پوچ بود، چرا که مرحله بالاتری متصور نبود که قله را شامل بشود و بتوانیم بگوئیم «بالا و پائین». به جای کوه بلند و سرفراز، جلگه‌یی بود و دشتی یا کویری برهوت و هموار، که هر کس از هر طرفی می‌رفت، معلوم نبود. در چنین شرایطی چگونه می‌توان تشخیص داد که چه کسی تکامل یافته است؟ چه کسی بالاتر و چه کسی پائینتر است؟ مگر نه این است که سنجش، به یک مسیر اصلی، به یک معیار اصلی که بتوانیم نسبت به آن بسنجیم و در قیاس با آن فرعیها را از اصلیها تشخیص بدهیم، احتیاج دارد؟ پس اجازه بدهید تا این مرحله بحث که رسیده‌ایم، شکرگزاری کنیم که تا حدودی از بیراهه‌ها نجات یافته‌ایم:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا»^{۶۰}

«سپاس بر آن خدایی که به ما راه نشان داد».

خلاصه کنیم: اگر تکامل یک حقیقت عینی است، این نتیجه‌گیری و این سنجشها و این دریافتهای پیروزمند و نویدبخش، حقیقی، عینی و لاجرم واقع‌بینانه هستند. و راستی اگر جهتی نبود و همه چیز تصادفی بود، انسان به زورقی می‌مانست بدون جهت‌یاب، که در یک دریای ظلمانی بی‌انتهایا، سپرده به دست باد، دیوانه‌وار و بدون تبعیت از یک نظم مشخص، به چپ و راست می‌زد و سرانجامی جز واژگونی و غرق‌شدن (که خود گویای بن‌بستی مطلق است)، نمی‌داشت. ولی در راه تکامل، بن‌بست مطلقاً وجود ندارد. هرچه هست، در مجموع، پیروزی و افتخار است، یکی پس از دیگری. «حق» است که سلطه می‌یابد و «باطل» است که در محاق ابدی فرو می‌رود.^{۶۱}

خوب، حالا می‌توانیم در این‌جا به مفهوم عینی «نیک» و «بد»، دست پیدا کنیم. اعتقاد به این یگانگی راه، یگانگی مسیر و یگانگی هدف، یگانگی جهت حاکم بر همه تحولات و همه قطره‌ها، مبین مفهوم فلسفه توحید است. در پرتو این

۶۰- سوره اعراف، آیه ۴۳

۶۱- وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لَاعِبِينَ (۱۶) لَوْ أَرَدْنَا أَنْ نَتَّخِذَ لَهُمْ آتَاخِذَنَا مِنْ لَدُنَّا إِنْ كُنَّا فَاعِلِينَ (۱۷) بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ فَيَدْمَغُهُ فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ... (۱۸) سوره انبیا، آیات ۱۶ و ۱۷ و ۱۸

یگانگی و یکتاگرایی است که حق و باطل را از هم تمیز می‌دهیم؛ نیکی آن چیزی است که در همین جهت باشد، در جهت تکامل. طبعاً آن اعمال و افعال و اراده‌ها و اندیشه‌هایی که خارج از این جهت یا برضد این جهت باشد، بد خواهد بود. پس ما کشف کردیم، البته هزاران سال طول کشید تا این کشف صورت گرفت.

حالا که صحبت از مسیر اصلی شد، بگذارید همین‌جا به «عمل صالح» به‌مثابه کار اصلی، اشاره‌ی کنیم.

● عمل صالح، کار اصلی

اعمال نیک بسیارند، ولی در هر زمان، فقط یک عمل هست که می‌تواند صالح و شایسته (یعنی سزاوارترین) تلقی شود، آن عملی که موازی است (یا هرچه موازتر است) با بردار تکامل، عملی که مصالح کمال طلبانه را به بهترین وجه تأمین کند.

هنگامی که دیکتاتوری قطره قطره، سعادت و بهروزی مردمی را می‌مکد، تاثیر آن در جامعه، به صورتهای مختلف بازتاب می‌یابد. فقر، بدبختی، بیماری، بیکاری، سرگردانی نسل جوان، اختلاف شدید طبقاتی، سرکوب و سانسور و ... حال در چنین جامعه‌ی، یک پرسش، در برابر همگان وجود دارد: «راه حل چیست؟»

دستگیری از یک فقیر، ساختن بیمارستان و مدرسه و شرکت فعال در مبارزه اجتماعی به‌خاطر امحای بهره‌کشی، همگی خوب و نیک هستند، ولی در این وسط فقط یکی هست که مناسبترین و شایسته‌ترین است، شایسته‌ترین برای یک انتخاب اجتماعی از جانب من و شما، بقیه نقش فرعی دارند. برای این‌که پیوسته بار اصلی کمال در آن راه حمل می‌شود، همان عمل اصلی و صالح، که دقیقاً مکمل ایمان است.^{۶۲} بنابراین، به استناد قرآن، ایمان بدون عمل صالح، لنگ است، تک‌پایه است، واژگون‌شدنی و فروریختنی است. غیر از این هرچه هست،

۶۲- در سوره «عصر» و بسیاری دیگر از سوره‌های قرآن، تأکید بسیار زیادی روی ایمان و عمل صالح گردیده است.

ولو نیک، فرعی و خرده کاری است.

اصولاً ایمان را عمل صالح بالا می‌برد و به اوج می‌رساند:

«إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ»^{۶۳}

«هر پدیده و کلمه طیب و پاک به جانب او صعود می‌کند (چگونه؟) و عمل صالح او را بالا می‌برد».

در همین جا می‌توانیم نتیجه بگیریم:

راه‌حلها، نظرگاهها و جهان‌بینیها، مکاتب، سازمانها و احزاب مختلف، دارای اعتبار و ارزش مساوی نیستند. فقط یکی صحیح‌ترین است، با واقعیت مطابقت‌ترین است، نزدیکترین است، همان که هرچه موازی‌تر با بردار تکامل است، هرچه هم‌جهت‌تر، و بنابراین هرچه شایسته‌تر برای انتخاب اجتماعی من و شما است، و برای این که ما انتخابش بکنیم.

● مفهوم عینی شرک و توحید

قبلاً مقداری از عملکرد «شرک» صحبت کردیم. چیزی که می‌خواهیم این‌جا درباره مفهوم عینی شرک اضافه کنیم، این است که شرک و تمام مظاهر چندگانه‌پرستی، از آن جهت در فرهنگ قرآن در ردیف اول گناهان قرار گرفته که با انکار یگانگی و جهت یگانگی حاکم بر کل تحولات، و نادیده‌گرفتن سمت حرکت آن، معیار، میزان و ملاک داوری و سنجش را از ما می‌گیرد.

● گناه یعنی چه؟

یعنی اعمال و حرکاتی که در خلاف مسیر است، در خلاف جهت است و به‌راستی کدام گناه از حاشا کردن معیار و میزان بدتر است؟ به همین دلیل قرآن می‌گوید:

«إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ وَمَنْ

۶۳- سوره فاطر، آیه ۱۰

يُشْرِكُ بِاللَّهِ فَقَدْ افْتَرَىٰ إِثْمًا عَظِيمًا»^{۶۴}

«همانا خدا هر چیزی را به آنان که بخواهند (یعنی خودشان بخواهند و تلاش نکنند) خواهد بخشید، جز شرک را».

چون جاده، اساساً عوضی است! به هدف نزدیک نمی‌شود، بلکه دور می‌شود. چه چیز است که نزدیک می‌کند؟ عمل تکاملی، رهاییبخش و یگانه‌ساز!... همین عمل است که وجه ممیز عینی و واقعی بین شرک و ایمان است. ایمان یعنی چه؟ یعنی گرویدن، سرپناه جستن، امن و امان جستن، از اعوجاج و کجی و ظلمات پرهیز کردن، و به‌جای امنی پناه بردن. بله، وجه ممیزه عینی، همان عمل صالح رهاییبخش و یکتاپرستانه است. به قول قرآن:

«فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا»^{۶۵}

«پس بایستی که به عمل صالح بپردازد و (بلافاصله بعد از آن) در عبادت پروردگارش احدی را شریک نکند».

بگذارید باز تأکید کنم:

اگر ما سمت و جهت یگانه آفرینش را حاشا کنیم، دیگر چه معیار و میزانی باقی می‌ماند؟ رفتن به بازاری که ترازو ندارد، چه فایده‌یی دارد؟ آیا جز این چیزی هست که بتواند مبنای توزین، سنجش، داوری و قضاوت در هستی قرار بگیرد؟ آخر، درست در همان میزان و ملاک واحد و یگانه است که همه به وحدت می‌رسند، دعواها حل و فصل می‌شود، جای گفتگو و چک‌وچانه باقی نمی‌ماند.

پس با مفهوم عینی شرک آشنا تر شدیم. اگر این سمت و جهت یگانه نباشد، مسأله‌یی را نمی‌توان حل کرد.

اجازه بدهید برای روشنتر شدن مطلب به سراغ «سارتر» برویم.

۶۴- سوره نساء، آیه ۴۸

۶۵- سوره کهف، آیه ۱۱۰

قبلاً گفته بودیم که «سارتر»، جوانی را در یک لحظه بحرانی، در تنگنای انتخاب قرار می‌دهد و می‌خواهد با دیدگاه خودش - که جهتی را معتقد نیست، جهت واقعی در خود جهان و نه در ذهن ما - این مسأله را حل کند، بین «مادر» و «میهن»، انتخاب کند. اگر به جنگ برود، مادرش را نمی‌بیند، و اگر به مادرش بپردازد، میهنش را از دست می‌دهد، چکار باید بکند؟ سارتر اول این مسأله را به نزد همه حکما و فلاسفه می‌برد و مثلاً از کانت می‌پرسد. جواب کانت چیست؟

«انسان را غایت بدانید و رفتار خود را با مردم بر این تصور که انسان به‌منزله حد و فاصل است، قرار ندهید».

این‌جا انسان اصیل است، با معیار اصالت انسان می‌خواهند این مشکل را حل کنند. یک طرف آن مادر است که انسان است و یک طرف دیگر، میهن است که آن‌هم به انسان برمی‌گردد. چگونه انتخاب کنیم؟ با معیار کمی؟ یعنی بگوییم این یکی انسانیت بیشتری دارد؟ همین‌طور سراغ همه دانشمندان می‌رود و بالاخره نمی‌تواند مسأله را حل کند. عاقبت در حسیض بی‌جهتی و عدم اعتقاد به یک معیار قاطع که قضیه را حل و فصل کند، با بوج‌انگاری و هیچ‌انگاری، جوان را در غرقاب انتخاب باقی می‌گذارد! بعضی وقتها سارتر برای این که مسأله را حل کند، می‌گوید: خوب، جهتی نیست، هدفی نیست، ولی خوب است که ما در ذهن خودمان، چنین چیزی را قائل شویم، چون ما را ارضا می‌کند! مسائلمان را حل می‌کند! عجب! آیا این جز ایده‌آلیسم است؟ اگر چیزی نیست، ما بی‌جهت بیاییم آن را قائل بشویم؟ وانگهی اگر می‌گویید چیزی هست که مسأله حل می‌کند، چرا نمی‌روید ریشه وجودشناسانه‌اش را بررسی کنید؟ شاید واقعیت داشته باشد! این‌جا است که وقتی قرآن جهت را ارائه می‌دهد، مطلق را هم با قاطعیت مشخص می‌کند. این قاطعیت را در سوره «توبه» چنین می‌بینیم:

«قُلْ إِنْ كَانَ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا وَتِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَمَسَاكِنُ تَرْضَوْنَهَا

أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتَّى يَأْتِيَ
اللَّهُ بِأَمْرِهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ»^{۶۶}

«بگو اگر پدرانان، فرزندانان، برادرانان، همسرانان، عشیره‌تان، اموالی که اندوخته‌اید، تجارت و آن شغل و مقامی که به‌خاطر از دست دادنش می‌ترسید - از کسادی آن می‌ترسید - مساکن و خانه‌هایی که در آن خوش‌نشسته و بدان دل بسته‌اید، اگر همه اینها، «أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ»، دوپست‌داشتنی‌تر است از خدا و رسولش و جهاد در راه آنها، «فَتَرَبَّصُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهَ بِأَمْرِهِ» پس منتظر باشید تا چنان در مسیر تکامل کوبیده و از هم پاشیده شوید، که بفهمید! «وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ» که خدا منحرف‌ها و آنهایی را که از این مسیر و از این معیار منحرف می‌شوند، هدایت نمی‌کند».

هدایت و راه‌یافتگی برای چه کسانی است؟ در این جا روشن می‌شود که چرا تمام انبیای راستین، شعار توحید را می‌دادند؟ مگر نه این است که آنها با دریافتان با انواع و اقسام بتها - چه بت سنگی، چه بت جاندار مثل گاو، چه بت فرعونی و چه سودپرستی - در حقیقت نظاماتی را درهم می‌شکستند که در مقابل این سمت یگانه، قد علم کرده بودند؟ حتی آن نظامات چه‌بسا با ترویج مذاهب خرافی، مذاهب بی‌بنیاد و مذاهب شرک‌آمیز، از این چندگانگیها، از این اختلافات، از این بهره‌کشی و از این ستمگری دفاع می‌کردند. کدام گروه و کدام حزب به‌اندازه انبیای توحیدی، با آن شکل ادیان و با آن شکل بت‌پرستیها مبارزه کرده‌اند؟

اگر امروز شعار توحید در بسیاری موارد به‌دست و زبانهایی که علیه آنها آمده بود، مسخ، تحریف، لوٹ و مبتذل شده است و از محتوی تهی؛ بیاید برگردیم و نگاهی به گذشته بیفکنیم که امواج خروشان برده‌ها، ستم‌زده‌ها، محرومان، رنجبرها و آزرده‌ها، چگونه در زیر این پرچم، فوج فوج جانبازی کردند.

بنابراین فی‌الواقع، انبیای راستین به‌گفته خودشان، مشعل حکمت را فراراه

۶۶- سوره توبه، آیه ۲۴

بشر روشن کردند و برای او معرفت و رستگاری هدیه آوردند. خود آنها می گفتند:

«وَإِنَّ الظَّالِمِينَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُتَّقِينَ»

«بعضی از ستمگران، رهبر بعضی دیگر از آنها هستند و خدا رهبر متقین است».

و ما تحت ولایت چه کسی هستیم؟ خدا. کمال مطلق، راهیابی و جهت گیری به سمت او.

«هَذَا بَصَائِرُ لِلنَّاسِ وَهُدًى وَرَحْمَةٌ لِّقَوْمٍ يُوفُونَ»^{۶۷}

«این، بینشی است برای مردم - بدون بینش و معیار که نمی شد - و هدایت و آموزش، و رحمت و عطفوت برای آنهایی که یقین می آورند».

چه یقینی بالاتر از این!

باید اضافه کنیم که هم جهتی و یگانگی علمی و واقعی با مشی تکامل، لازم است. چرا که این جهت، واقعیت و عینیت دارد و در عمل و عینیات متبلور و متجلی است؛ پس هم جهتی زبانی مسأله یی را حل نمی کند. بنابراین مطابق سنت دیرین تکامل، ارزش اصلی و اساسی یی که در ترازوی تکامل دارای وزن و اعتبار است، عینیت گرایی در هم جهتی با مشی تکامل است. چنین است که به مفاهیم عمیقتری از شرک و ایمان، و کفر و توحید، دست پیدا می کنیم. هم چنین وقتی این سمت مشخص بشود، معانی دیگری نیز روشن خواهد شد.

● مفهوم وجودشناسانه ارتجاع، چپ و راست (بطلان وسط گرایی مکانیکی)

در مفهوم وجودشناسانه، اگر این راه را در نظر بگیریم، معنی چپ و راست نیز به نسبت این راه، مشخص می شود. به مفاهیم سیاسی و طبقاتی کار نداریم، تعریف وجودشناسانه می کنیم. هم چنین مفهوم ارتجاع روشن می شود: قهقرا، عقبگرد در این مسیر، هر گونه درماندگی و عقب افتادگی از تکامل.

۶۷- سوره جائیه، آیات ۱۹ و ۲۰

در این جا «وسط» نیز مفهومی روشن خواهد شد؛ مفهومی از «وسط» که در فرهنگ قرآن و اسلام هست، نه وسط مکانیکی، این جا وسط ایدئولوژیک مورد نظر است.

یکی از جاهایی که امر مشتبه می‌شود، همین مفهوم «وسط» و راه میانه است. راه میانه یعنی بی‌انحراف، نه وسط حق و باطل! نه، به این معنی که شما حق می‌گویید و من باطل، و یکی بیاید وسط را بگیرد و بخواهد جوش بدهد! و فکر هم می‌کند که این یعنی وسط! بین حق و باطل که نباید وسط را گرفت، باید قاطعانه طرف حق را گرفت. «قسط» در قرآن دقیقاً به همین مفهوم است، یعنی راه عادلانه‌تر و بلکه بالاتر.^{۶۸}

وسط‌گرایی مکانیکی نوعی شرک است. به همان درجه که از حق دور است، به همان درجه که حق را می‌پوشاند، رویش سرپوش می‌گذارد، از آن دفاع نمی‌کند و در مقابلش سکوت می‌کند.

مسئولیت و آگاهی برای چیست؟ چه بسا می‌بینیم که در خیلی از شعارها، در خیلی از کتابها و در خیلی از احزاب، فکر می‌کنند وسط بودن، یعنی رفتن و بین دو طرف قضیه را جوش دادن! این که وسط نیست!

اگر مسأله را از زاویه اجتماعی بررسی کنیم، کاملاً روشن است که برای رشد اقتصادی، یک راه، راه رشد متداول سرمایه‌داری است و راه دیگر، راه رشد ضداستثمار است. این در جهان تجربه شده است که راههای میانه، راههایی که می‌خواهند استثمار را ولو در ابعاد کوچکش، نگهدارند و حفظ بکنند، بالاخره تجزیه می‌شوند یا می‌آیند این طرف، یا می‌روند آن طرف، وسط که محل پایداری نیست^{۶۹} و در نهایت انسان باید کار را یکسره کند، تضاد باید حل شود. وقتی حل

۶۸- نظر به اهمیت مسأله «قسط» و مفهوم چپ و راست، مطالعه سؤال ۲۵ از کتاب «آموزش و تشریح اطلاعات تعیین مواضع سازمان مجاهدین خلق ایران، در برابر جریان اپورتونیستی چپ‌نما» ضروری است. هم‌چنین تفسیر کلام علی(ع): «الْبَيْتُ وَالشِّمَالُ مَضَلَّةٌ وَالطَّرِيقُ الْوَسْطَى هِيَ الْجَادَةُ عَلَيْهَا بَاقِي الْكِتَابِ وَ آثَارُ النُّبُوَّةِ ...». از خطبه ۱۶ نهج‌البلاغه در نشریه مجاهد، شماره ۷.

۶۹- تمام مواضع بینابینی، به دلیل دو قطبی (متضاد) بودن جهان مادی ناچار از تجزیه و تلاشی هستند.

شد، یا می‌آید این طرف یا می‌رود آن طرف، راهی که مصر رفت. رشد و توسعه و سازندگی کشور در طریق سرمایه‌داری یک طرف، و راه رشد ضداستثماری توحیدی، راه رشد انقلابی، طرف دیگر. این وسط اگر چیزی هم باشد، کوتاه‌مدت است، چند ماه یا چندسالی است، و بالاخره سرنوشت «مصر» در انتظار است. چرا که توقف، مطرح نیست.

اگر در جهت‌گیری شما، این نباشد که استثمار - ولو صدسال، دویست سال دیگر - از بین برود، بهره‌کشی کم بشود؛ جامعه مسلماً در جهت استثمار رشد خواهد کرد. چرا که جامعه را نمی‌توان راکد کرد. فقط در یک تفکر استاتیک (ایستا) است که انسان فکر می‌کند می‌تواند جامعه را متوقف نگهدارد.

بنابراین این‌گونه وسط‌گرایی مکانیکی، نوعی شرک است که بایستی از مفهوم عینی و عمیق توحید، زدوده شود. جایی میانه، بین ستمگر و ستمکش نداریم؛ در آخرین تحلیل، انسان یا ستمگر است یا ستمکش. جایی میانه بین استثمارگر و استثمارشده نداریم. یا اسارت است یا نبرد، و لا غیر.^{۷۰} حال بگذار مدتی کوتاه بعضی از به‌اصطلاح ایدئولوگها دائماً مردم را بفریبند، دائماً از ناآگاهی عوام‌الناس سوءاستفاده کنند.

۵. سؤال

خوب، تا حدودی نسبت به جهت‌داری و قاعده برگشت‌ناپذیری آشنا شدیم. اکنون باز هم نوبت سؤالی است، به طرح این سؤال نزدیک شدیم: آیا با نفی تکامل بی‌جهت، با نفی هرج و مرج و آنارشی و یقین کردن به جهت‌داری، از ابتدا تا انتهای جریان، بایستی نوعی جهت‌گیری، نوعی حساب و کتاب داشتن و خلاصه نوعی هدایت‌شدگی را پذیرفت؟ یا نه، راه دیگری هم برای تبیین و تفسیر هست؟

۷۰- اشاره به جمله‌ی در یکی از جزوات اولیه سازمان به نام «مبارزه چیست؟» در سالهای ۴۵-۴۴



